

کارگر سوسیالیست

سال چهاردهم، دوره دوم نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران ۲۷ اسفند ۱۳۸۲

سرمقاله

به مناسبت بزرگداشت روز زن

روز هشتم مارس سال ۲۰۰۴ را به زنان ایران و جهان و تمامی آزادیخواهان تهنیت میگوییم

روز ۸ مارس امسال میباید روز بازتاب طنین صدای گریه زنان درماتده و بی پناهی باشد که در طول ماه های اخیر در دو مورد مختلف، اما بسیار خاص مورد ستم نظام دیکتاتوری حاکم قرار گرفته و از این رو توجه جهانیان را به خود جلب نمودند. قدرت این بازتاب میباید به شدت سرخی چشمان اشک آلود و عظمت اندوهی که در سینه تک تک این زنان نهفته است، باشد. دو مورد خاصی که توجه جهانیان را به طور اخص نسبت به وضعیت حاکم بر جامعه ما جلب نمود، یکی حادثه زلزله بم و دیگری تهاجم مغول و ار پلیس رژیم به کارگران ذوب مس خاتون آباد بوده است. اما این دو مورد چه ارتباطی به زنان و روز زن دارد؟

زلزله بم با آن عظمتش تنها بم را با خاک یکسان نکرد و تنها هزاران هزار انسان (بیش از ۲۵۰۰۰ نفر) را به مرگ نسپرد که به دنبال خود هزاران هزار انسان باقیمانده را بدون خانواده و عزیزان، بی سرپناه و آواره به جای گذاشت. در بم، آنانی که از لبه این پرتگاه مرگ به پایین نیافتادند، ولی شاید خاطره آن هرگز از یادشان نرود و یا شاید برای برخی مادام العمر خواب خوش را ازشان گرفته باشد، آن اندک زندگی حقیرانه ای را هم که در جمع عزیزان و نزدیکان خود داشته و در کنار هم احساس امنیت میکردند، گرفته شد. این وضع برای برخی از این بازماندگان، به مراتب بدتر از مرگ است.

بقیه در صفحه ۲

نوع جنبش زنان در ایران

بخش دوم

در بخش پیشین به زمینه های رشد جنبش فمینیستی در کشورهای غربی پرداخته و مشاهده کردیم که جنبش های رهایی بخش زنان به طور کلی مدیون چه جنبش ها و مبارزات دیگری در آن کشورها بوده است.

در بخش اول ملاحظه کردیم که فمینیزم که در حقیقت جنبش زنان بورژوا بشمار میاید، در دوران معاصر در پرتو مبارزات آزادیبخش سایر اقشار در جامعه سرمایه داری جوانه مجدد زد و در پرتو مبارزات نیرومند طبقه کارگر، به انشعابات بزرگی در زمینه ایدئولوژی خود دست زده و عاقبت هم از پی شکست مبارزات کارگری افت کرده و جذب حکومت بورژوازی وقت گردید.

یک نکته مهم از بحث بخش اول که لازم است به خاطر به سپاریم این است که پدیده فمینیزم و رشد مبارزات زنان، همچون مبارزات رهایی بخش سایر اقشار تحت ستم از دوران ماقبل سرمایه داری و در دوران معاصر، از درون جامعه سرمایه داری برخاسته و نهضتی تاریخی است.

بقیه در صفحه ۱۴

بولیوی در راه قیامی دیگر

ص ۶

تصور حزب کمونیست کارگری از انقلاب اجتماعی

ص ۱۸

مبارزه برای آزادی زنان

ص ۲۱

به مناسبت بزرگداشت روز زن

بقیه از صفحه ۱

کمک های بین المللی و کمک های رژیم در این قبیل موارد صرفاً مقطعی و روبنایی بوده و در واقع دهن پر کن مطبوعات است و با گذر زمان کم رنگ تر و کم رنگ تر شده و بعد هم قطع شده است (اعتماد، ۵ اسفندماه). در این میان زنانی که در زمره بازماندگان این حادثه اسفبار میباشند، با از دست دادن شوهر، پدر و مادر و نزدیکان خود که میتوانند در گذشته بر رویشان حساب کنند و با از دست دادن کل دارایی و زندگی خود، من بعد در شرایطی بسیار طاقت فرساتر از گذشته زندگی خواهند کرد. از میان این زنان، آنان که کودک یا کودکانی چند برایشان باقی مانده، اگر چه با وجود آنان از نظر روحی تسکین بیشتری دارند، ولی از نظر معیشتی در وضعیتی بارها بدتر از زنانی که تنها مانده اند، قرار دارند. در آینده یا هر روزی که از زندگی آنان بگذرد، فشار مالی و نداشتن چاره ای برای بهبود وضع زندگی، آنان را مستعصل تر خواهد کرد.

برای زنان این قشر از جامعه ما، رها کردن محل زندگی و رفتن به شهرهای بزرگ، به آسانی مردهای آنها نیست و از نظر روحی چنین مهاجرتی، آن هم به تنهایی قابل تصور نیست. تصور آوارگی در خیابان های شهرهای بزرگ برایشان شاید با مرگ یکسان باشد. علاوه بر این، رفتن به شهرهای بزرگ چه کمکی به حال آنها خواهد کرد؟ میزان بیکاری برای خود ساکنان شهرهای بزرگ بیداد میکند. این زنان کجا کار خواهند گرفت که امیدی برای بازسازی زندگیشان باشد؟

گروه دیگری از زنان ما که اخیراً بشدت ضربه دیده اند، زنان کارگران ذوب مس خاتون آباد هستند.

همانطوریکه همه آگاه هستند، کارگران قراردادی ذوب مس خاتون آباد در استان کرمان در اعتراض به بیکار کردنشان در جلو درب ورودی محل کار خود، در حال اعتراض بودند و میخواستند تا استخدام رسمی شوند که در ازای رسیدن به خواسته اشان مورد حمله مسلحانه پلیس ضدشورش رژیم قرار گرفتند. در آن روز خانواده های این کارگران نیز در تظاهرات به آنها پیوسته بودند.

بر اثر این حمله عده ای کشته و تعداد بسیار زیادی مجروح گشتند (۴ نفر کشته و ۴۰ نفر زخمی). صرف نظر از این که مشخص

نیست که از میان کشته شدگان و مجروحین چند نفر از اعضای خانواده های این کارگران بودند، ولی حتی اگر این طور فرض کنیم که فقط از میان خود کارگران کشته و زخمی داده شده است، آنوقت این سنوال پیش میاید که پس تکلیف خانواده های این کارگران کشته شده و زخمی تا کنون چه شده است؟ آنان که از شدت فقر و استیصال به تجمع و تظاهرات در جلوی محل کار خود پناه آورده بودند، اکنون با از بین رفتن شوهر و پدر خانواده و با زخمی شدن او، وضعشان به مراتب از گذشته بدتر شده و با زنده نبودن شوهر یا زخمی و بیمار بودن او، این زنان این کارگران هستند که میباید بار مشکلات عدیده خود را که حالا به حد نهایت خود رسیده، تحمل کرده و در مقابل شکم گرسنه کودکان خود، کفن و دفن و یا مخارج درمان شوهر را در ارجحیت قرار دهند. این خانواده ها که با وجود مرد، امرار معاششان ممکن نبود، اکنون چگونه زن به تنهایی میتواند این بار را به دوش بکشد؟

از این رو، ما رژیم جمهوری اسلامی را در برابر خون این انسان ها در هر دو مورد مسئول دانسته و محکوم مینماییم. ما رژیم ایران را مسئول در بدری و خانمانسوزی همه این انسان ها در هر دو مورد میدانیم و محکوم میکنیم. ما جمهوری اسلامی ایران را در برابر وخیم تر کردن وضعیت زندگی و معاش این خانواده (در هر دو مورد) مسئول دانسته و محکوم میکنیم. ما جمهوری اسلامی ایران را مسئول وضعیت اسفبار و قرون وسطایی این زنان (در هر دو مورد) دانسته و محکوم میکنیم.

اینهمه اما به این معنی نیست که ما وضعیت زنان کارگری مثل کارگران زن کوره پزخانه ها (روزنامه شرق، ۱۱ بهمن) را که از شرایط و ستم جنسی دوران بربریت رنج میبرند، به هیچ وجه نادیده بگیریم. در این جا است که ما به وضوح اختلاف ستم مضاعف را بر حسب موقعیت طبقاتی زنانمان میبینیم.

زنان کارگر این کوره پزخانه ها، گویی در عصر دیگری، جدا از بقیه جامعه بسر میبرند. هنگام نگرستن به موقعیت و شرایط زندگی آنها، گویی تو باید از توی «تونل زمان» بگذری و وارد دوره ای از حیات بشر در هزاران سال پیش، دوران برده داری، شوی. در مقایسه با این زنان، زنان حلبی آباد نشین ها یا اسلام شهرنشین ها هنوز از موقعیتی بهتر برخوردارند، چه رسد به سایر زنان جامعه ما. به جا است که به مناسبت روز زن از زنان نماینده در مجلس جمهوری اسلامی و افراد حقوقدان و به اصطلاح مبارزی مثل خاتم شیرین عبادی سنوال شود که برای برچیده شدن چنین تنگی بر جامعه و برای دفاع از حقوق کارگران

در این صورت است که وقت آن رسیده که مبارزات پراکنده افشار مختلف طبقه کارگر ما از طریق یک ظرف مشخص و مخفی که بتواند شیرازه، پشتوانه، طراح و برنامه ریز مبارزات کارگری در ایران باشد، رهبری شده تا مبارزات کارگری به صورت متحد و سراسری حرکت کند و در عین حال خود را از آسیب عمال سرکوبگر رژیم محفوظ بدارد. این ظرف تنها یک حزب با مشخصات و بافت خاص خود در این مقطع میتواند باشد. این حزب میباید متشکل از پیشروترین، مترقیترین، منضبطترین، متعهدترین و معتمدترین عناصر موجود از میان طبقه کارگر و سایر افشار تحت ستم و مدافع منافع طبقه کارگر باشد و این شامل زنان جامعه ما هم میشود. این زنان میتوانند از میان طبقه کارگر یا هر قشری از جامعه برخاسته باشند. اما چون مترقی و متعهد به مارکسیزم انقلابی بوده و مورد اعتماد طبقه کارگر و سایر افشار تحت ستم هستند، موظف هستند که در ایجاد این حزب که ما آن را «حزب پیشتاز انقلابی» مینامیم، به پیشروی کارگری پیوسته و نیز فعالان پیشروی کارگری هم (که عموماً مرد هستند) میباید از حضور این زنان در فعالیت حزبی استقبال کرده و از ابتدا، اولین قدم را در راه برچیده شدن ستم جنسی بردارند. حضور این زنان در تأسیس چنین حزبی باعث جذب هر چه بیشتر سایر زنان به فعالیت سیاسی شده و این خود دومین اصل اساسی در از بین بردن ستم جنسی است.

وجود چنین حزبی با این چنین ساختاری است که میتواند فعالیت های تشکلی های مستقل زنان را رهبری کرده و مبارزات سازماندهی شده آنها را با حمایت طبقه کارگر، به جریان اندازد. به این ترتیب به طور ریشه ای و اساسی میتوان با تبعیض جنسی مبارزه کرده و در از بین بردن آن پیروز شد. در غیر این صورت، باید نشسته و منتظر رحم و انصاف اقتدارگرایان در برابر مبارزات زنان فمینیست و اصلاح طلب جامعه امان باشیم که مثلاً سن رسمی ازدواج دختران را از ۹ سالگی به ۱۳ سالگی بالا برند که حالا تجاوز رسمی و قانونی به کودکان دختر ۴ سال تخفیف یافته است. البته این، صرف نظر از این حقیقت است که خیلی از این قوانین فقط بر روی کاغذ رسمیت پیدا کرده و هرگز رسماً عملی نمیشود و صرف نظر از این است که خیلی از این قوانین هرگز از محدوده تهران و یا چند شهر بزرگ بیرون نرفته و معمولاً در شهرهای دور افتاده و دهات و مناطق عشایری کشور هرگز و در دوران هیچ رژیمی، قوانین رسمی کشور حاکم نبوده و ساکنان آن مناطق نه تنها از حمایت قوانین مرکزی

زن این کوره پزخانه ها که ستم مضاعف دوران برده داری را تحمل میکنند، تا کنون چه کرده و چه طرحی و برنامه ای را در نظر دارند؟

خانم شیرین عبادی چرا از سرمایه ای که از قبایل برنده شدن «جایزه نوبل» به جیب زد، در راه سازماندهی مبارزه ای اصیل و شرافتمندانه در دفاع از حقوق این زنان ترتیب نمیدهد؟ مگر نه اینکه جایزه نوبل را به اصطلاح به علت مبارزات بی امان و انسان دوستانه خود در راه دفاع از حقوق زنان و کودکان کسب نمود؟ چه ستمی جنسی وارد بر سایر افشار زنان جامعه ما میتواند کوچکترین ذره ای قابل مقایسه با ستم جنسی ای که بر کارگران زن این کوره پزخانه ها و زنان دیگری که همواره در شرایط برده داری بسر میبرند، روا داده میشود باشد؟

از دیدگاه مارکسیستی، ما هیچ یک از این سه موردی را که در باره وضع زنان کارگر ایران مطرح کردیم، خارج از خصلت نظام سرمایه داری عقب افتاده ایران به سرکردگی دو جناح خونخوار و وحشی و واپسگرای «اقتدارطلب» و «اصلاح طلب» نمیدانیم. در دوران این حکومت، اختلاف طبقاتی فاحش بین زنان نماینده مجلس و افرادی مانند شیرین عبادی با زنان کارگر چیز تعجب آور و باور نکردنی نیست و در نتیجه مبارزات آنها نیز در دفاع از حقوق زنان ایران درخور طبقه خود و در اساس هیچ تأثیری در وضعیت زندگی زنان افشار زحمت کش و کارگر ندارد.

تحریم انتخابات نمایندگان زن مجلس و عناصر فمینیست قشر بورژوا (مرفه و سرمایه دار) و در افتادنشان با جناح اقتدارطلب نیز از ریشه و اساس با ماهیت تحریم انتخابات به وسیله طبقه کارگر و افشار تحت ستم متفاوت است. به همین دلیل بود که ما شرکت در انتخابات را مشروط به کسب بخشی از مطالبات پیش پا افتاده طبقه کارگر ایران دانسته و در غیر این صورت شرکت در آن را تحریم کردیم. به عبارت دیگر، برای برچیده شدن آن اختلاف طبقاتی فاحشی که در بالا آمد، تنها یک راه مبارزه وجود دارد و آن هم سازماندهی سراسری طبقه کارگر در جهت پیشبرد مبارزات سیاسی و اقتصادی کل طبقه کارگر میباشد. برای این کار، طبقه کارگر میباید بتواند تشکیلات مستقل و آزاد خود را داشته باشد تا به مسائل کارگری و چگونگی حل آنها بپردازد. چنانچه چنین آزادی عملی از طرف دولت برای کارگران فراهم نشود (که عملاً نشد) و کارگران حق تجمع و بیان مطالبات خود را نداشته باشد (که نداشتند)، وجود این انتخابات کمکی به وضع آنها نخواهد کرد.

برخوردار نیستند که حتی از وجود این قوانین هم خبر ندارند. بخصوص در رابطه با حقوق زنان و تبعیض جنسی در نتیجه تنها در چهارچوب چنین سازماندهی و فعالیتی است که میتوان از آینده ای تیره تر از گذشته زنان بازمانده زلزله بم و زنان کارگران ذوب مس خاتون آباد، جلوگیری کرد و به دفاع موثر از حقوق زنان کارگری مثل کارگران زن کوره پزخانه های نامبرده پرداخت. در پرتو چنین رهبری حزبی ای اکنون میشد، به دفاع از این زنان یا زنانی نظیر آنها، کمیته های عمل مخفی به وجود آورد که به وسیله آن ها بتوان به این زنان دسترسی پیدا کرده و یاریشان کرد.

زنان جامعه ما در هر قشری، غیر از قشر وابسته به رژیم و وابسته به سرمایه داران کشور، نیاز به آموزش در زمینه های سیاسی و کسب آگاهی های طبقاتی دارند، تا از این رو نسبت به داشتن فعالیت سیاسی حساس تر شده و احساس مسئولیت بیشتر بکنند. کسب آگاهی و احساس مسئولیت خود دو عامل اساسی دیگر در رفع ستم جنسی است. حزب میباید کمیته های کار مخفی با زنان را برای بردن آگاهی های سیاسی و اقتصادی و طبقاتی در میان حتی دور افتاده ترین اقشار جامعه بسازد. در این راستا هر گونه تشکل مستقل زنان که تا کنون به وجود آمده میتواند، کمک کننده در اهداف این کمیته ها باشد.

دقت میرم به نکات زیر در این مقطع از مبارزه طبقه کارگر ما حائز اهمیت خاص است: یکی اینکه در حال حاضر عناصر اصلاح طلب و غیرانقلابی که خود را مدافع طبقه کارگر و اهداف انقلابی آن میدادند، در جامعه ما سربلند کرده و در حال دادن بدیل (یا آلترناتیو) در مقابل اصلاح طلبان رژیم هستند. اینان که خیلی از موارد ممکن است مواضع انقلابی و به جا از خود نشان دهند و در موارد خاصی مثل به مناسبت روز زن، به دفاع از حقوق زنان و فراخواندن زنان و مردان کارگر به مبارزه متحد علیه سرمایه داری بپردازند (مثل حسین اکبری، روزنامه شرق ۱۴ اسفند)، کافی نیست. این افراد میبایستی امتحان خود را در تنوری و عمل در کلیه جوانب و مواضع پس دهند و به پیشروی کارگری و طبقه کارگر صداقت انقلابی خود را به اثبات برسانند.

کسانی که از تشکیل اتحادیه های مستقل کارگری و یا سندیکاها کارگری به عنوان مرحله نهایی و انقلابی مبارزات طبقه کارگر برای رسیدن به سوسیالیسم یاد میکنند، در واقع معتقد به سوسیال دموکراسی بوده و مارکسیزم انقلابی را نمیشناسند. آنها در نهایت

مبارزات طبقاتی کارگران را به مبارزه در راه کسب برخی مطالبات دموکراتیک و صنفی محدود میکنند همچنین آنان که تصور میکنند که از طریق سندیکاها، اتحادیه ها و یا هر گونه تشکل های مستقل کارگری دیگر میتوان وظایف حزبی را پیاده کرد و از آنها به جای حزب استفاده نمود، قطعاً از نقش هر یک از این تشکل ها و تفاوت ماهوی آنها را با حزب درک صحیحی نداشته و از تجربه تاریخی در مورد آنها بهره چندانی نبرده اند. لذا نکته دیگر قابل تعمق در اینجا داشتن تعریف صحیح از هر یک از این نهادها است:

سندیکاها، اتحادیه ها، تشکل های مستقل کارگری، تشکل های مستقل زنان، تشکل های مستقل دانشجویی و نظیر اینها نهاد هایی علنی هستند که در چارچوب آنها مطالبات قشری و دموکراتیک آن قشر خاص قابل طرح بوده و به وسیله خودشان در همان نهاد تعیین و به اجرا گذاشته میشود.

برای مثال تشکل های مستقل زنان، نهادهایی هستند که برای زنان جامعه ما میتوانند تجربیات خوبی به همراه داشته باشد. زنانی که در این تشکل ها (تحت هر عنوانی) فعالیت میکنند، در درجه اول، تجربه فعالیت دسته جمعی را به دست میآورند. در ضمن در این تشکل ها که مستقل از رژیم و کلیه جریانات طرفدار رژیم یا اپوزیسیون است، خیلی از زنان برای اولین بار تجربه مطرح کردن مشکلات خود و شنیدن مشکلات دیگران را پیدا میکنند. سپس در درون همین تشکل ها است که خود این زنان به چاره جویی و یافتن راه حل های ممکن برای مسنلشان دست مییابند. این نیز خود تجربه بی سابقه و سازنده ای است.

همین طور سندیکاها و اتحادیه های کارگری به خواست ها و مطالبات صنفی و حقوق دموکراتیک و وضعیت اقتصادی کارگران میپردازند و کلیه کارگران هر صنفی میتوانند در این سندیکاها یا اتحادیه ها شرکت کنند (بشرط این که از عناصر وابسته به رژیم نباشند). مثلاً این موقعیتی است که به احتمال قوی با باز شدن دفتر سازمان بین المللی کار در ایران برای کارگران بوجود خواهد آمد. این سندیکاها یا اتحادیه های کارگری بصورت علنی فعالیت داشته و کارگران عضو آنها از اقشار وسیع طبقه کارگر آمده و الزاماً افراد کمونیست نیستند. لذا نه تنها بینش مارکسیزم انقلابی در این گونه نهادها الزاماً غالب نیست که ممکن است اصلاً اسم مارکس را هم هرگز نشنیده باشد.

از طرفی، عناصر انقلابی و کمونیست که میباید در این گونه نهاد ها فعال بوده و حتی نقش رهبری را به دست گیرند، نمیتوانند از

کارگری را رهبری کند و به این ترتیب حتی میتواند در مقطع لازم فراخوان اعتصابات عمومی و تظاهرات سراسری را داده و به مرحله انقلاب نزدیک شود.

از این رو حزب پیشتاز انقلابی میباید متشکل از عناصر مترقی و انقلابی از میان کارگران زن و زنان روشنفکر انقلابی نیز باشد. به این ترتیب، در حالی که زنان کمونیست و متعهد به مارکسیزم انقلابی در درون حزب پیشتاز انقلابی فعالیت میکنند، در عین حال در تشکل های مستقل زنان فعال بوده و به مبارزات بلافصل آنها خط میدهند. کمیته های عمل مخفی حزب در این مورد، موظف است تا با اقشار مختلف کارگران زن و زنان اقشار ستمدیده در جامعه ارتباط مناسب را برقرار نموده و با برخوردها و برنامه های مناسب در هر مورد آنان را در زمینه ستم جنسی حاکم بر آنها و ریشه ها و دلایل آنها و راه های صحیح برچیدن این ستم آموزش داده و تدریجاً آنان را به مسائل سیاسی روز حساس نموده و آماده فعالیت سیاسی و انقلابی نماید.

از این جهت است که وجود نهادهایی مانند تشکل های مستقل زنانی که تا کنون به وجود آمده است، اهمیت پیدا میکند چون کار کردن با زنان در درون نهادی که نقداً فعالیت دارد، بازدهی بسیار سریع تری برای کار کمیته خواهد داشت.

با توجه به اهمیت این مراحل است که حضور و دخالت زنان کمونیست و انقلابی ما چه از میان طبقه کارگر و چه از میان سایر اقشار تحت ستم جامعه، اهمیت اساسی در ساختار و روح و فرهنگ این حزب دارد. حضور فعال این زنان در این حزب و حمایت آگاهانه بقیه زنان در این زمینه، قادر است پایه های فرهنگ عاری از هر گونه تبعیض جنسی را از ابتدا راست و محکم بنا نماید.

زنده باد مبارزات شرافتمندانه کارگران زن و مرد در برابر ستم رژیم جمهوری اسلامی ایران زنده باد مبارزات رهایی بخش زنان زحمتکش و ستمدیده ما بر علیه ستم جنسی

سارا قاضی

Sara@kargar.org

۷ مارس ۲۰۰۴

این نهادها به عنوان حزب استفاده کنند. در شرایطی مثل شرایط کشور ما که رژیم حتی تحمل تظاهرات عده ای کارگر را در خاتون آباد کرمان هم ندارد و آن چنان به آنها مغول وار حمله میکند که نه تنها عده ای کشته و زخمی میشوند، بلکه کل حرکت سرکوب میگردد، طبقه کارگر ما نیاز به «حزب پیشتاز انقلابی» دارد که نهادهای است مخفی و متشکل از تعداد معدودی از عناصر پیشروی کارگری و روشنفکر انقلابی. این عده معدود که کمونیست بوده و بر بینش مارکسیزم انقلابی مسلط هستند، از طریق فعالیت مشترک خود در این ظرف، میتوانند کلیه مبارزات کارگری را خط و سازمان داده و بوسیله ایجاد کمیته های مخفی در این تشکل های مستقل کارگری و اقشار مختلف کارگر و تحت ستم جامعه نفوذ کنند.

به عبارت دیگر، وجود اتحادیه ها یا سندیکاهای کارگری وجود این حزب را نقض نمیکند و وجود این حزب خط بطلان بر وجود این نهاد نمیکشد، بلکه هر کدام از اینها در چارچوب امکانات و توان خود عمل کرده و در نهایت بهم میپیوندند. برای مثال، زمانی که دفتر سازمان بین المللی کار در ایران باز شود، احتمالاً امکان داشتن سندیکا و اتحادیه هم بوجود میاید. در این مقطع، نقش این حزب این است که کارگران را تشویق به ایجاد اتحادیه یا سندیکای مستقل خود نماید و یا در زمانی که رژیم به خواسته کارگران تن در نمیدهد، در راستای آن خواسته ها، مطالباتی را ارائه دهد که مبارزات مقطعی و صنفی آنها را به مبارزات سیاسی و طبقاتی تبدیل کند، تا به این ترتیب کارگران درگیر در این مبارزه از موضع سیاسی بالاتری از رژیم برخوردار شوند. هر چه کارگران از موضع بالاتری در مبارزه سیاسی با رژیم برخوردار باشند، قدرت بیشتری یافته و امکان سرکوبشان کمتر میشود. منتهی تنها نهادی که دارای آن بینش و تیزبینی لازم برای این گونه مبارزه میباشد، حزب پیشتاز انقلابی است که با تسلطی که بر مفاهیم مارکسیستی دارد، در این مبارزه میتواند قدم های به جا و به موقع بردارد و از تندروی یا مسامحه بپرهیزد و حرکت خود را آگاهانه و با علم به هدف مورد نظر بردارد. این نوع طرح های مبارزات سیاسی از عهده تشکل های مستقل کارگری که نهادهایی صرفاً دموکراتیک هستند، خارج است.

حزب پیشتاز انقلابی از طریق ساختن کمیته های عمل مخفی میتواند از طریق همین تشکل های مستقل کارگری در میان کارگران کار کرده و در نهایت کسب اعتبار در میان کل طبقه کارگر نماید. در آن مقطع، این حزب قادر خواهد بود تا کل جنبش

از سایت بخش فارسی شبکه همبستگی کارگری دیدن کنید:

<http://iwsn.topcities.com/farsi.htm>

بولیوی در راه قیامی دیگر

را در ماهیت دولت جدید به وجود آوردند و هم فرصت کسب قدرت را در لحظه حساس قیام اکتبر از دست دادند.

مسا پس از چند روز در حکومت و در پی آن همه قول و قرارها، ماهیت اصلی خود را آشکار نمود. در زمینه کشت کاکائو، او صراحتاً اعلام کرد که به همان سیاست رئیس جمهوری قبلی ادامه خواهد داد که در حقیقت همان سیاست امپریالیزم آمریکا بوده و باعث شده بود تا زندگی ده هزار خانواده بولیویایی از بین برود، بدون این که در برابرشان بدیلی وجود داشته باشد. در زمینه قیمت سوخت (که در واقع جرقه قیام اکتبر را زد)، دولت ابتدا تاریخی را برای رسیدگی به آن اعلام داشت، از آن پس دائماً با ارائه بهانه های مختلف رسیدگی به آن را به تعویق انداخته و اکنون آن را به ۹۰ روز آینده انتقال داده است. از طرف دیگر، رسیدگی به مسئله ای که در رفتارندوم مطرح گردید، همچنان بی جواب مانده و در نتیجه امکان استفاده از هر گونه حقه ای باز است (مثل این سوال که آیا مردم موافق هستند تا گاز به آمریکا فروخته شود، به جای این که در زمینه ملی کردن آن سوال گردد که در واقع مسئله اصلی بود). در رابطه با تشکیل مجلس موسسان، به نظر میرسد که مسئله به طور کلی دارد به دست فراموشی سپرده میشود، زیرا پس از این که قول داده شد که در این مورد سریعاً اقدام شود، تاریخ به زمانی در سال ۲۰۰۵ عقب افتاد. جالب این جا است که حتی در تضاد با این تاریخ هم رئیس جمهوری کنونی اعلام داشت که میخواهد دوره ریاست جمهوری خود را که در ماه اوت ۲۰۰۷ به اتمام میرسد، تا آخر طی کند. آنچه که مسلم است، این است که طبقه حاکم از موضوع مجلس موسسان به عنوان یک وسیله برای منحرف کردن افکار عمومی، زمانی که احساس خطر جدیدی میکند، استفاده کرده و آنگاه که احساس خطر برطرف میشود، قول و قرارها در این مورد هم به دست فراموشی سپرده میشود.

ورشکستگی حکومت و برنامه های فشار بیشتر بر توده ها

اما در مورد بقیه مطالبات جنبش کارگران و کشاورزان، نه تنها هیچ یک هنوز انجام نشده، بلکه مسا در سخنرانی خود به مناسبت سال نو، برنامه های جدید دولت برای گذاشتن فشار هر چه بیشتر بر مردم کارگر اعلام نمود. از میان این برنامه ها، یکی افزایش بیشتر مالیات بر دستمزد است (دقیقاً همین برنامه با قیام ماه فوریه سال پیش شکست خورد) که منجر به قطع کردن سوبسیدها و بالا رفتن قیمت سوخت شد. وزیر اقتصاد وقتی به

در جلسه سراسری «اتحادیه کارگران بولیوی» که در روز ۲۲ ژانویه در «کوجابامبا» برقرار شد، تصمیم گرفته شده تا چنانچه دولت «مسا» به مطالبات قیام اکتبر تن در نداده و همواره به برخوردهای خصمانه خود ادامه دهد، اعتصاب عمومی نامحدودی به همراه بستن جاده ها ظرف بیست روز، براه افتد. «جلسه اتحادیه با این تصمیم پایان پذیرفت که میباید پارلمان را پایین کشیده و قدرت را به دست گرفت.» (روزنامه ال دیاریو، ۲۳ ژانویه ۲۰۰۴).

این تصمیم، پایان دوره صلحی را که رهبران کارگران و دهقانان به دولت «کارلوس مسا» عطا کرده بودند، قلم میزند. دولت مسا در پی سقوط دولت «سن چز دلوزادا» که در پی اعتصاب عمومی سراسری ماه اکتبر سال گذشته از قدرت افتاد، به حکومت رسید. همانطور که ما در آلمان هم اشاره کردیم، هدف دولت مسا این بود که با دادن انواع قول و قرارها به جنبش، پشتیبانی یک پایه اجتماعی خاصی را به دست آورد. ما در آلمان همچنین اشاره کردیم که این قول و قرارها جملگی پوچ و بی اساس بود، زیرا که دولت بولیوی با نظام سرمایه داری ورشکسته ای روبرو بود که توانایی هیچ گونه سازشی را نداشت.

برخلاف نظر آنان که میگفتند، قیام اکتبر به شکست انجامید، بحث ما این بود که با وجود این که فرصت گرفتن قدرت به وسیله کارگران و دهقانان به علت نداشتن یک رهبری مارکسیستی حقیقی از دست داده شد، ولی توده مردم با سرکوب موثری روبرو نشده و این تجربیات باعث یک برخورد عمده با بورژوازی، از طریق نماینده جدیدش دولت کارلوس مسا صورت خواهد گرفت. این تجربه ای است که مردم ستمدیده بولیوی همین سه ماه پیش کسب کردند.

منشی اول اتحادیه کارگران بولیوی «هایمی سولاره» در این باره میگوید: «دولت مسا چیزی بیش از ادامه دولت قبلی که اکتبر گذشته سرنگون شد، نیست و میکوشد تا در مسیر احیای خواسته های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول قدم بردارد.» (روزنامه ال دیاریو، ۲۳ ژانویه ۲۰۰۴). به این گفته ما باید این را بیافزاییم که این روند بسیار سریع تر میگشت، چنانچه رهبران جنبش کارگری و دهقانی تردید نکرده و به دولت بورژوایی مسا اجازه نفس کشیدن نمیدادند، چون با این برخورد خود، هم شکی

تناقض اصلی در این است که این برنامه ها که از طرف لیگارش بولیوی ارائه شده، برای توده مردم آن غیر قابل تحمل است. در چنین شرایطی، چیز عجیبی نیست که رهبران اتحادیه های کارگری و کشاورزان اعلام خاتمه صلح را با دولت نمایند. پیش از این، در تاریخ ۳۰ دسامبر گذشته رهبر «ال آلتو» اتحادیه کارگری منطقه ای (به نام روبرتو دلا کروز) به اجرا در نیاوردن مطالبات مردم را که در قیام اکتبر تعیین شده بود را مورد سوال قرار داده و خواهان انحلال پارلمان گردید. (بول پرس ۳۰ دسامبر ۲۰۰۳) از سوی دیگر رهبر اصلی اتحادیه کارگران بولیوی «هایمی سولاره» خطاب به یکی از کنگره های اتحادیه های کارگری خواهان «اعتصاب، بلوکه کردن و سایر راه های فلج نمودن اقتصاد کشوری شد که رئیس جمهور آن فقط به دنبال اجرای دستورالعمل های اقتصادی آمریکا است.» او سپس میافزاید: «تنوری قیام از مسیر شورش در عمل به تجربه میرسد.» در همین گفتار سولاره میگوید: «لیگارش این کشور باید سرنگون شود تا مردم بتوانند قدرت را به دست گیرند.»^۲

تمام این برخوردها که بی شک بازتاب فشار و بی صبری کارگران و کشاورزان است، راه را برای اجلاس روز پنجشنبه ۲۲ ژانویه اتحادیه سراسری کارگران بولیوی گشود. این نشست که در مرکز فراسیون آموزگاران شهری «لاپاز» برگزار شده و به مدت ۱۰ ساعت به طول انجامید، در نهایت اعلام «جنگ با دولت» نمود. در این نشست تصمیم گرفته شد تا «در سراسر کشور وضعیت اضطراری اعلام گردد تا برای شروع اعتصابات نامحدود (طرف بیست روز آینده) آماده شده و برنامه ریزی برای استراتژی لازم جهت فشار بر دولت و ایجاد جبهه سیاسی در مبارزه با آن، تهیه گردد. این بار به مطالبات اکتبر گذشته این خواسته ها اضافه گردید: «بازتأسیس و ملی کردن مجدد معدن "کومبی بول" و شرکت های نفتی» (لا رازون ۲۴ ژانویه ۲۰۰۴)

مسئله قدرت

یکی از بحث های بسیار مهم در نشست اتحادیه سراسری کارگران بولیوی این بار، مسئله قدرت است. در موقعیت های

این نکات اشاره میکرد، کاملاً روشن بود که منظور دولت «خون، عرق و اشک» بود. «هاویر نوگالس» وزیر اقتصاد در آن لحظه به راحتی فراموش کرد که این برنامه های جدید عصاره خون، عرق و اشک کارگران است که در مرحله بعدی به سرمایه داران، زمینداران و شرکت های چند ملیتی داده میشود.

این در واقع دستور العمل کاملی برای ایجاد انفجار اجتماعی تازه ای است. اما همزمان سیاست های مساتنها راه حل های ممکن از نقطه نظر سرمایه داری است. طبقه حاکم بولیوی تنها قادر است بودجه یک حکومت ورشکسته را تراز کند و بس (با کسر بودجه ای برابر ۷۰۰ میلیون دلار یا ۸/۵ درصد درآمد ناخالص ملی) و سود و منافع خود را از طریق حمله به استاندارد زندگی اکثر مردم بولیوی تأمین نماید. بنابراین تعجبی ندارد اگر بانک جهانی (که به این گونه سیاست ها دامن میزند) در یک گزارش خبری که اخیراً بیرون آمد، این طور اعلام خطر میکند که: «یک تجزیه و تحلیل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از وضعیت کنونی نشان میدهد که... هنوز احتمال بیرون زدن تضاد اجتماعی برای بار دوم در ماه فوریه تا مارس ۲۰۰۴ وجود دارد.»^۱ آنچه که مسلم است این است که سیاست های بانک جهانی راه دیگری به جز مبارزه را برای مردم بولیوی باز نمیگذارد. به همین دلیل است که میتواند به این دقتی وجود یک انفجار را پیش بینی کند! اضافه بر همه این ها، شکست سفر رئیس دولت بولیوی به واشنگتن است که به منظور جمع کردن خورده نانی که از دست کشورهای امپریالیستی به زمین میریزد، انجام گرفت. جلسه به اصطلاح گروه پشتیبانی که به ابتکار آمریکا تشکیل شد، با سلام و صلوات بسیار، ولی بدون هیچ پولی تمام شد و بولیوی هنوز به مبلغ ۱۰۵ میلیون دلار به شکل بسیار ضروری نیاز دارد. به نظر میرسد که موسسات تأمین بودجه بین المللی تصور نمیکند که دولت وقت بولیوی بتواند برنامه های خود را بدون روبرو شدن با یک انفجار اجتماعی تعمیم دهد. به این ترتیب، دولت مسا در موقعیت بدتر آنچه که تصور میکرد، قرار دارد. بخصوص که اقداماتی که تا کنون صورت گرفته کافی برای جلوگیری از ورشکستی در بودجه دولتی نیست. بودجه ای که به قول خود رئیس جمهور «لازم است بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیون دلار باشد.»

^۱ - از www.Econoticiasbolivia.com

^۲ - همان جا

دانشجویی و طبقه متوسط و احزاب چپ شکل گرفت. در ماه اکتبر ۱۹۷۰ کودتایی بر علیه ژنرال «اوواندو» تدارک دیده شد. اوواندو که یک افسر ارتش نیروی زمینی ملی گرا بود یک حرکت بر علیه امپریالیزم کرده بود و آن ملی کردن نفت در سال ۱۹۶۹ بود. با توجه به محدودیت های ذاتی این نوع ملی گرایی نظامی، از نظر طبقه حاکم و امپریالیزم، اوواندو پایش را از گلیمش بیشتر دراز کرده بود، ولی این به آن معنی نبود که او می توانست به خواسته ها و آرزو و آمال کارگران و کشاورزان آن کشور تن در دهد. با این وجود، کودتایی که بر علیه او تدارک دیده شد، با مقاومتی غیر مترقبه مواجه گشته و باعث به راه افتادن اعتصابات سراسری به رهبری اتحادیه سراسری کارگران بولیوی شد. اتحادیه در کنگره سال ۱۹۷۰ خود تصمیم گرفت که از نظر طبقاتی خود را از اوواندو مستقل نگهدارد. با این وجود، شم قوی کمک کرد تا با کودتای نظامی مقابله کند؛ همانطور که بلشویک ها در روسیه در سال ۱۹۱۷ انجام دادند. یعنی بدون اینکه کوچکترین ذره ای از «کرنسکی» پشتیبانی نمایند، نقش کلیدی را در مبارزه با کودتای نظامی «کرنیلوف» ایفا کردند.

فرجام غیرمترقبه کودتای ناموفق باعث به قدرت رسیدن ژنرال «تورس» شد. بار دیگر در محدودیت های ناسیونالیزم ملی نظامی در عمل بارز گردید. در حالیکه ژنرال تورس با خجالت و رودربایسی در مقابل تسلط الیگارشی و امپریالیزم ایستاد، ولی برنامه های خود را در چارچوب سرمایه داری نگهداشت و با این کار در واقع هر دو طرف را بر علیه خود ساخت. زیرا نه به خواسته های طبقه حاکم تن در داد و نه کاملاً مطالبات توده مردم را برآورده کرد. دولت ضعیفی بود که دائماً توده های مردم را بالای سر خود حس میکرد. تورس به اتحادیه پیشنهاد همکاری داد و حتی حاضر شد که نیمی از ورزای خود را از میان آنان انتخاب کند. پس از بحث های بسیار، اتحادیه بالاخره پیشنهاد را قبول کرد، ولی این کار عملاً انجام نپذیرفت. در نهایت اتحادیه «پشتیبانی مبارزاتی» خود را به تورس اعلام نمود تا «بر علیه دشمن مشترک، در هر جا که باشد با هم مبارزه» کنند. ولی همزمان اخطار داد که «به محض مشاهده اولین نشانه های کج روی یا عقب نشینی، ما کارگران اولین کسانی خواهیم بود که او و دولتش را در برابر مردم محکوم و سنگرهای خود را تسخیر خواهیم کرد. طبقه کارگر، مستقل از دولت، ابتکار عمل را به دست گرفته و به اشغال کارخانه ها، روزنامه ها و ساختمان هایی که مراکز ارتباط با امپریالیزم بود، پرداخت و خواهان توزیع

قبلی (بخصوص بعد از شورش فوریه سال گذشته و بعد از آن قیام اکتبر) کارگران و دهقانان بولیوی مجبور شدند تا با بحث کسب قدرت که نتیجه تجربیات به دست آمده از مبارزاتشان بود، برخورد کنند. زیرا در لحظات حساس و حیاتی در طول مبارزات ماه فوریه و اکتبر سال گذشته، مردم تحت ستم این احساس را کردند که قدرت را به دست آورده بودند، ولی رهبرانشان استراتژی روشنی برای برقراری دموکراسی کارگری به جای دموکراسی الیگارشی حاکم نداشتند.

هایمی سولاره در این مورد میگوید: «جنبش اجتماعی جدید به طرف منحل کردن پارلمان ملی کشور پیش میرود، زیرا که این پارلمان نتوانسته است کار موثری به نفع مردم بولیوی انجام دهد... مردم بولیوی خواهان انحلال پارلمان هستند و اتحادیه سراسری کارگران بولیوی راه دیگری جز انجام آن ندارد.»^۲ این کلمات به روشنی نشان میدهد که تا چه حد دموکراسی بورژوایی در بولیوی اعتبار خود را از دست داده است. هر روزه افشار وسیع تری از توده مردم به این امر پی میبرند که این دموکراسی صرفاً به نفع سرمایه دارها و شرکت های چندملیتی است و پس و میباید با شکل دیگری از دولت جایگزین گردد. از این رو است که بورژوازی آن کشور هر دم که فشاری را احساس میکند، موضوع مجلس موسسان را پیش میکشد تا از آن برای آبرو بخشیدن به دموکراسی سرمایه داری استفاده کرده و فضایی برای نفس کشیدن بیابد. اما در شورش اکتبر گذشته، صداهاى بلند و رسایی بر علیه این مانور شنیده شد. سولاره در آن زمان هم به تشکیل «مجلس مردم» اشاره نمود. اکنون این پیشنهاد به شکل کنکرت (یا قطعی) مطرح است. اتحادیه سراسری کارگران بولیوی اکنون پیشنهاد بسته شدن پارلمان و تأسیس «مجلس مردم» را در دستور کار دارد.

مجلس مردم سال ۱۹۷۱

سنت مجلس مردم به سال ۱۹۷۱ باز میگردد و آن زمانی بود که در یک موقعیت انقلابی پیشرفته در مبارزات کارگران و دهقانان، اتحادیه سراسری کارگران بولیوی خواهان تشکیل چنین نهادی شد. آن مجلس از نمایندگان سازمان های کارگری و دهقانی،

^۲ - همان جا

تصمیمات مجلس موسسان که به مدت ۱۰ روز دوام آورد، بر محور دو نکته بود. اولین قطعنامه که به تصویب رسید، اعلام میداشت که واپس گرایان در حال تدارک یک کودتا بودند و کارگران در برابر آن باید به خشونت انقلابی دست زده و اعلام اعتصاب عمومی و تسخیر کارخانه ها را کرده و در آن شرایط اعلام دارند که مجلس موسسان رهبری نظامی و سیاسی نیروهای مردمی و ملیشیا را به عهده میگیرد. مورد دوم بر سر کنترل کارگری «کومی بول» بود که داشتن کنترلش در کشوری مانند بولیوی از نظر قدرت سیاسی اهمیت داشت.

در سپتامبر مجلس یک جلسه گذاشت که در آن تشکیل بخش های اداری مجلس مطرح و تصویب گردیده و سپس مجلس موسسان تعطیل شد. این مجلس دو ضعف اصلی داشت یکی در زمینه مسلح کردن کارگران بود و دیگری در زمینه کارهای داخلی خودش. اگر چه قطعنامه هایی در زمینه ایجاد ملیشیا کارگری گذشته بود، ولی در عمل، رهبران اتحادیه های کارگری در این رابطه اقدام کنکرتی نکردند و خیلی از آنها هنوز این توهم را داشتند که چنانچه خطر کودتایی در میان باشد، تورس کارگران را مسلح خواهد کرد. علاوه بر این، از طرف ارتش نیز هیچ اقدام اساسی و کنکرتی برای ساختن سرباز انقلابی از کارگران صورت نگرفت، در صورتی که بنا به آنچه که در مانیفست یک سازمان مخفی در درون نیروی زمینی که خود را «پیشستازان ارتشی مردم» مینامیدند، آمده شرایط برای این کار بسیار مناسب و مساعد بود. از طرف دیگر، اگر چه این مجلس از بعضی لحاظ شباهت هایی به شوروی داشت (منظور از نظر اینکه نهادی حقیقتاً کارگری و دهقانی بود)، اما این جوانب درش رشد و پیشرفت نکرد. مثلاً هرگز یک روش مشخص و روشنی برای انتخابات و یا فراخوان اعضا نداشت و در نتیجه آن خواسته های توده ها که در شرایط انقلابی به سرعت تغییر میکند، مستقیماً در این مجلس بازتاب پیدا نمیکرد. حتی میتوان گفت که مجلس پس از مدتی معطل ماند و در شبکه امور و مسائل بخش های خود (در محلات و کارخانجات) ادغام نگشته، منفعل ماند. در حالیکه میتوانست برای آنها نقش مرکزیت داشته و برای بخش ها نقش رهبری دموکراتیک را داشته باشد. این بخش ها که در واقع بر پایه جلسات عمومی محل خود اداره میشدند، از خصلت مترقی تری نسبت به مجلس موسسان برخوردار بودند، ولی کمی بعد جلوی این پیشرفتشان به سرعت گرفته شد.

اسلحه در میان کارگران، بخصوص آنان که معاون روسا در شرکت ملی «کومی بول» بودند، شد.

تضادهای مشخصی در این دوران بارز شد که بهترین نمونه آنها به اتفاقات ماه ژانویه سال ۱۹۷۰ برمیگردد. روز ۱۰ ژانویه، «تیمسار بانزر» کوشید تا کودتایی بر علیه تورس انجام دهد. این کودتا نیز به نتیجه نرسید، زیرا با حرکت طبقه کارگر روبرو شد که این بار به مراتب عظیم تر از مبارزه بر علیه کودتای اوآندو بود. یک بار دیگر، معدنچیان با چند قطعه تفنگ و خمپاره های دینامیتی به پایتخت ریختند. ژنرال تورس خطاب به توده های مردم سخنرانی کرده و در حرف هایش چیزی های عجیبی گفت. مثل: «برای عمق بخشیدن به انقلاب ملی» «پزودی که توانایی مالی داشتیم تا اسلحه بخریم، میان همه پخش خواهیم کرد». مردم مرتب حرف او را قطع میکردند و فریاد میکشید: «مردم را مسلح کنید»، «کودتاچیان را اعدام کنید»، «ارتش را خلع سلاح کنید» و «انقلاب سوسیالیستی». تورس برای کسب پشتیبانی از طرف مردمی که جمع شده بودند، پیشنهاد «شرکت عمومی در بخش های دولت» را داد و کارگران در جواب گفتند که آنها خواهان یک «دولت کارگری» هستند. سرانجام بر اثر اصرار مردم برای «انقلاب سوسیالیستی»، تورس مجبور شد اعلام کند که: «انقلاب ناسیونالیستی به مسیری میروود که مردم خواهانش باشند».

به این ترتیب و در چنین جوی بود که در روز اول ماه مه ستاد سیاسی اتحادیه در جمع ۵۰ هزار نفری کارگران اعلام کرد که در روز ۲۲ ژوئن همان سال مجلس موسسان به عنوان یک «نهاد کارگری» و قدرت مردم تشکیل خواهد شد. در آن روز طبقه کارگر داشت در واقع در برابر قدرت بورژوازی، قدرت دیگری را به عنوان آلترناتیو (بدیل) پیشنهاد میداد و دولت تورس قدرت جلوگیری این امر را نداشت. تضاد طبقاتی به جایی میرسد که بازگشت نداشت. «اساسنامه مجلس موسسان» که در روز گشایش آن به تأیید رسید، مشخص میکرد که «مجلس موسسان نمیتواند شکلی مانند پارلمان بورژوازی داشته باشد» بلکه «نهادی است متبلور از قدرت مردم» که «مصوبات خود را از طریق روش های مبارزاتی طبقه کارگر به اجرا در میآورد». این مجلس ۱۳۲ نماینده داشت که مرکب از اتحادیه های کارگری (۶۰ درصد)، ۵۳ نماینده از سازمان های «اقتشار متوسط» (که بیشتر دانشجوی و کارمند بودند)، ۲۳ نماینده از دهقانان و ۱۳ نماینده از سازمان های چپی بود.

در عمل توانایی پیاده کردن روشی را که برای پیروزی لازم است اتخاذ گردد، ندارند. طرح مسئله کسب قدرت، بدون فراهم آوردن آمادگی همه جانبه و طراحی شده یا بدون داشتن پشتیبانی اکثریت طبقه کارگر برای به ثمر رساندن انقلاب و بدون سازماندهی ارتش لازم (ایجاد میلیشیاها، کارگری و کار سیاسی در میان آنها)، حرکتی بسیار خطرناک بوده و منجر به شکست میشود. نمونه این گونه رهبری در «لارگو کابلرو» رهبر چپ سوسیالیستی انقلاب اسپانیا در سال های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷ دیدیم. کابلرو در آن زمان در حرف مارکسیست بود و از دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی میگفت. در سال ۱۹۳۴ او اعلام کرد که اگر حزب راستگرای افراطی اسپانیا در دولت دخالت داشته باشد، «اتحادیه کل کارگران» که او رهبرش بود، به یک اعتصاب که منجر به انقلاب شود دست خواهد زد. وقتی که آن حزب در سال ۱۹۳۴ به دولت پیوست، چنین قیامی آماده شده و برنامه ریزی شده نبود و در بیشتر مراکز صنعتی مورد حمایت قرار نگرفت. تنها در «کمون آستوریان» قهرمان، کارگران مقاومت کردند، اما از آن جایی که منفعل و تنها بودند، به شدت سرکوب گردیدند.

در بولیوی هم در سال ۱۹۷۱ چندین مقاومت قهرمانانه از طرف کارگران و دانشجویان دیده شد. ولی حقیقت این است که مسلح کردن توده ها امری نیست که بتوان برحسب میل و آمادگی رهبری به توده مردم تحمیل کرد و در نتیجه آن این بار کودتای «بانزر» به موفقیت رسید و با خود سرکوب توده ای را به همراه آورد. شکست انقلاب ۱۹۷۰-۷۱ باعث شکست عظیم طبقه کارگر بولیوی گردید که در پی آن مجبور شد به مدت ۱۰ سال تحت دیکتاتوری نظامی خونخوار طاوان پس دهد.

بار دیگر مانند سال ۱۹۵۲ کارگران از خود یک غریزه طبقاتی و آگاهی سیاسی انقلابی نشان داده بودند. اما چیزی که نبودنش احساس میشد، وجود یک رهبری انقلابی بود که نه تنها مسئله قدرت را مطرح کند، بلکه در راه رسیدن به آن برنامه ریزی صحیح و انقلابی داشته باشد (مانند میلیشیا، کارگران، کمیته سربازان و عمق بخشیدن به خصلت شورایی مجلس موسسان). آنچه که مسلم است این است که درس های آن زمان امروز نیز قابل استفاده است، حتی اگر شرایط دقیقاً مانند آن زمان نباشد.

برای بورژوازی کاملاً آشکار بود که اوضاع روز به روز داشت خطرناک تر میگشت و اگر اجازه میدادند که اوضاع به همان منوال ادامه پیدا کند، امکان از دست دادن قدرت میرفت. ژنرال «بطلهم» این طور اخطار داد: «با پشتیبانی یک دولت غیرقانونی، بولیوی اولین کشور کمونیستی در این قاره خواهد شد.» وجود قدرت در دست دو جبهه متفاوت، آن هم در بولیوی سال ۱۹۷۱ این روند مدت زیادی نمیتوانست ادامه پیدا کند و میبایستی یا به نفع طبقه کارگران تمام میشد و یا به نفع بورژوازی.

نقشه های کودتای نظامی به سرعت ریخته میشد، تا این که بالاخره در روز ۱۸ ژوئیه ۱۹۷۱ کودتای «بانزر» با موفقیت صورت گرفت. در میان ارتش مقاومت بسیار ناچیزی دیده شد و ظرف دو روز اکثر واحدهای ارتش به حمایت از کودتا پرداختند. تورس حتی زمانی که تنها یکی از واحدهای ارتش در حمایتش باقی مانده بود نیز از توزیع اسلحه خودداری کرد. علیرغم این که ستاد رهبری سیاسی اتحادیه های کارگری فراخوان اعتصاب عمومی داده بود، واقعیت این بود که هیچ برنامه ای برای آمادگی قبلی جهت مسلح کردن مردم و نه هیچ برنامه ای جهت کار سیاسی در میان سربازان وجود نداشت. در نتیجه شب ۲۰ ژوئیه، در پی افکار واهی ستاد، عده ای نماینده نزد تورس رفتند و از او تقاضای فراهم کردن سلاح کردند. تورس درخواست آنان را رد کرد. لذا در عمل متوجه شدند که آن همه اعتماد به تورس جهت مسلح کردن مردم، حتی اگر در مصوبه مجلس موسسان هم باشد، یک اشتباه محض بوده و صرفاً آنان را تبدیل به انگل های چپی دولت تورس نمود. در این مورد حتی جریان تروتسکیستی بولیوی هم همین طور فکر میکرد و مرتکب همین اشتباه شد. تصور اینکه تورس در چنین شرایطی ترجیح خواهد داد تا در برابر جریانات راستگرا اول مردم را مسلح کند، از جمله محاسبات کاملاً غلط بود. زیرا تورس در عوض ترجیح داد تا با رفقای ارتشی خود کنار آید تا این که بخواهد مردم را مسلط کند. بخصوص که این مردم نشان داده بودند که داشتند به طرف سوسیالیزم میرفتند و مسلح کردن آنها وجود ارتش را تهدید میکرد.

در این جا است که ما میتوانیم به محدودیت رهبری سانتریستی، یعنی آنانی که در مابین مارکسیزم انقلابی و رفرمیزم قرار میگیرند، پی ببریم. در شرایطی که توده ها آماده قیام های انقلابی هستند، چنین رهبرانی در جنبش کارگری در حرف، برخوردی رادیکال کرده و حتی از لفظ مارکسیستی هم استفاده میکنند، اما

برنامه سوسیالیستی

با وجود مقداری ناروشتی بر سر شعار «مجلس موسسان»، مسلماً سازمان‌های کارگری مخالف مانوری هستند که از طرف طبقه حاکم بر سر مسئله «مجلس مردم» به عنوان بدلیل داده شده است. از طرف دیگر موضع بسته شدن پارلمان دقیقاً یک موضع طبقاتی و ضد سرمایه داری است. در نتیجه سولاره گفت: «مجلس موسسان تا زمانی که ساختار اجتماعی کشور همواره سرمایه داری باقی بماند، حل کننده بحران اقتصادی و اجتماعی جامعه نخواهد بود.» و «سرمایه داری در جهان بر جا نخواهد ماند، مگر با جنگ، فساد و دروغ و در بولیوی این نظام باعث نابودی اقتصاد ملی گشته است.» روبرتو دلا کروز نیز گفت: «مردم خواهان یک قدرت قانونی هستند که آورنده دموکراسی و برچیننده پارلمان بورژوایی کنونی ای که آورنده هیچ گونه تغییر در ساختار اجتماعی نیست و دموکراسی اش ظاهری است، باشد.» (بول پرس ۲۶ ژانویه ۲۰۰۴). یا به گفته منشی روابط عمومی اتحادیه کارگران بولیوی: «ما خواهان یک مجلس مردم هستیم، زیرا آن مکانیزی است که میتواند ساختار فقر را دگرگون کند، زیرا ما ساختار اقتصادی کنونی را تغییر خواهیم داد و آن را انسانی تر، اجتماعی تر خواهیم ساخت، نه مثل حالا که نظام مانند یک جلا عمل میکند.» (لارازون ۲۴ ژانویه ۲۰۰۴). رهبر اتحادیه رعایا با حمایت از برنامه اتحادیه کارگران بولیوی به اتحاد میان جنبش کارگری و جنبش رعیتی قدرت بخشیده، افزود: «اگر اتحادیه کارگران بولیوی میخواهد که پارلمان را ببندد، هیچ مسئله ای نیست. ما آن را با زور میبندیم و بر درش قفل میزنیم. اولی این پیشنهادی است که میباید به وسیله مردان واقعی داده شود و نه به وسیله زنان زیبایی که فقط تهدیدهای توخالی کرده و حرف‌های پوچ میزنند و بعد هم هیچ کاری انجام نمیدهند و به این ترتیب کل پشتیبانی را از دست میدهند.» (لارازون ۲۴ ژانویه ۲۰۰۴).

همان طور که انتظار میرفت تمام احزاب پارلمان «چپ افراطی» را محکوم کردند و پیشنهاد اتحادیه کارگران را محرکی علیه مرجع قانونی خواندند. سولاره در جواب آنان به درستی گفت: «کارگران از دموکراسی واقعی دفاع میکنند... کارگران دموکراسی

را دوباره به چنگ آورده اند و آن دموکراسی ای نیست که ما بر اثرش از گرسنگی بمیریم.»^۴

در این میان شدیدترین اعتراض را «اوو مورالس» رهبر «ام آ اس» و سایر رهبران آن حزب کردند که به شدت به این پیشنهاد حمله برده و گفتند: «آنانی که به فکر بستن پارلمان هستند، از دموکراسی دفاع نمیکنند و با آمریکا و حزابی که در اکتبر گذشته شکست خوردند، همصدا هستند.» دلاکروز در جواب گفت: «آنانی که از این پارلمان بورژوایی حمایت میکنند در جبهه امپریالیزم آمریکا هستند.»

رهبران «ام آ اس» مدافعان سرسخت دولت وقت شده اند. استراتژی آنان به دور برنده شدن انتخابات امسال شورا و شاید هم انتخابات عمومی بعد از آن میگردد. خوشبختانه کارگران بولیوی در زمینه انتقاد اینان کاملاً مصون هستند. وقتی که سناتور «ام آ اس» در جلسه اتحادیه کارگران بولیوی در دفاع از پارلمان، انتخابات و مسا دهان گشود، با اعتراض کارگران و هو کردنش روبرو گردید. سولاره در مطبوعات عمومی از مورالس خواست تا «موضع خود را روشن کند و بگوید که با دولت مسا است یا با طبقه کارگر بولیوی.» ضروری است که این برخوردها را با مطالبات مشخص و خطاب به اقشار مختلف موجود در جنبش ارائه داد و به این ترتیب حمایت آن اقشاری که با رهبری خود بر سر حمایت از این رژیم، تضاد دارند را جلب کرد.

اخطارهای مورالس بر علیه پیشنهاد اتحادیه کارگران بولیوی که میگوید این پیشنهادات افتادن در دامان امپریالیزم و کودتاچیان در ارتش است، در حقیقت هیچ پایه و اساسی ندارد. دلیل اینکه امپریالیزم و سرمایه داران بولیوی ممکن است دست به یک کودتا بزنند، دقیقاً این است که دیگر نمیتوانند مبارزات عادلانه توده ها را با روش «دموکراتیک» خود محصور کنند. پس اگر ما این طرز تفکر را دنبال کنیم، میباید برای جلوگیری از کودتای احتمالی، جلو جنبش را بگیریم و به توده ها بگوییم که مطالبات خود را فراموش کنند. اگر فقط کارگران و دهقانان بولیوی میتوانند «معقولانه» و با پاسیو بودن گرسنگی، بدبختی، بیکاری و غارت منابع طبیعی کشورشان را تحمل کنند، باعث تحریک و اسپرگرایان و امپریالیزم نمیشوند. این چیزی است که به نظر میرسد منظور مورالس باشد. با این نظریه او بدلیلی هم به

^۴ - همان جا

با شرکت های چند ملیتی) دور کرد و متوجه دشمن خارجی (شیلی) نماید. در این رابطه تبلیغات پر سر و صدایی هم برای انداخته شده است و در نشست سران نظامی این کشورها مطرح گردید. پیشنهادی که از طرف آرژانتین داده شد این بود که مسیری یک کیلومتری از بولیوی به دریا کشیده شود که بر آن یک خط راه آهن و یک جاده زده شود که هر دو به بندر منتهی شود. این پیشنهاد که کلاً مسخره است، حاوی یک تله میباشد و آن دادن کنترل این مسیر به دست «مرکوسور» است. از ظاهر امر این گونه برمیاید که آرژانتین با این پیشنهاد در واقع به دنبال دستیابی به دریا برای خود میباشد. اما به هر حال، بعید به نظر میرسد که شیلی و پرو در خاک خود اجازه ساختن چنین مسیری را بدهند. بخصوص که پرو قبلاً اعلام کرده که به اندازه کافی از سرزمین خود را در جنگ با شیلی از دست داده است.

کارگران و دهقانان تمام کشورهایی که طبقه حاکمشان در حال اشاعه این گونه اختلافات است، برای اجتناب از جنگ منطقه ای که برخوردی کاملاً واپسگرایانه است، میباید یک موضوع طبقاتی و بین المللی اتخاذ کنند. دشمن اصلی کارگران و دهقانان بولیوی، پرو و شیلی همانا سرمایه داران کشور خودشان است که در واقع مأموران محلی امپریالیزم آمریکا میباشند و پس. آن زمان که کارگران هر یک از این کشورها به قدرت برسند، خواهند توانست اختلافات مرزی خود را در چارچوب یک فدراسیون جمهوری های سوسیالیستی، دوستانه حل نمایند. بورژوازی های ملی کشورها با کمک امپریالیزم همیشه مردم کشورها را در مقابل هم قرار داده و عاقبت هم برای منافع خود و جنگ انداختن بر منابع طبیعی یکی، مردم این کشورها را به جنگ با هم واداشته و قربانی میکنند.

ما نمیتوانیم این واقعیت را فراموش کنیم که عقب افتادگی اقتصادی بولیوی ناشی از نداشتن ساحل آبی نیست، بلکه ناشی از خصلت واپسگر و انگل وار اتحاد بین معدن داران و زمین داران است که خود را به امپریالیزم فروخته اند، در حالی که از زمان پیدایش تا کنون بر مسند حاکمیت آن نشسته اند. کشور پرو که در همسایگی بولیوی قرار دارد، کیلومترها از خاکش را مرزی آبی تشکیل میدهد، با این وجود وضع زندگی کارگران و دهقانان آن با وضع کارگران و دهقانان بولیوی تفاوت چندانی ندارد.

برای کارگران و دهقانان بولیوی در حال حاضر کلیه شرایط آماده برچیدن رژیم سرمایه داری ایکه برای آنها جز گرسنگی، بدبختی و بیکاری چیز دیگری به همراه نداشته، یکبار برای همیشه است

مبارزه توده ای ارائه میدهد که «مبارزه انتخاباتی» نام دارد. مشکل این جا است که اگر قرار باشد که مورالس انتخابات را ببرد و بعد اگر او قرار باشد که سیاستی اتخاذ کند که بر علیه منافع امپریالیزم و به نفع طبقه کارگر باشد... آنوقت او واپسگرایان را هم تحریک به کودتا میکند! این دقیقاً همان تجربه است که ما از عاقبت دولت آنده در شیلی میگیریم و آن این است که طبقه حاکم هرگز حاضر نیست تا امتیازات خود را از طریق انتخابات از دست بدهد.

در این مقطع سعی در انجام یک کودتا میتواند برای طبقه حاکم فاجعه آور باشد. در شرایطی که حرکت انقلابی توده ها در شرف انجام است، مانند شرایط فعلی در بولیوی، چنین اقدامی میتواند مبارزات را بیش از پیش رادیکال سازد. مانند اولین کودتای باتزر در ژانویه ۱۹۷۱ و یا در ونزولا در ماه آوریل ۲۰۰۲. اما این همه به این معنی نیست که پنتاگون و ارتش بولیوی نگران اوضاع نیستند، البته آنها هم مشغول آماده ساختن خود میباشند. سران ارتش کشورهای آرژانتین، برزیل و شیلی از ترس گسترش وضعیت انقلابی به کشور خود، در ماه ژانویه در بوینس آیرس گرد آمدند. بنا به گزارش روزنامه آرژانتینی «ملت» «از میان احتمالاتی که به طور جدید مورد بررسی قرار دارد، گفته میشود که در مقطع خاصی، ممکن است به نیروی ثبات در منطقه احتیاج باشد.» اگر آن را به زبان عادی ترجمه کنیم، یعنی اگر کارگران و دهقانان بولیوی قدرت را بدست گیرند، ارتش کشورهای آرژانتین، برزیل و شیلی آماده خواهد بود تا از نظر نظامی به هر دلیلی در مورد بولیوی دخالت کند.

به علت تأثیر عظیمی که در بازتاب به این عمل بوجود خواهد آمد (حتی در کشورهای خودشان)، امکان اتفاق افتاده آن در کوتاه مدت نمیرود. اما این حقیقت که مسئله به این نحو به بحث گذاشته میشود، خود نشاندهنده این است که آنان تا چه حد نگران گسترش انقلاب بولیوی هستند.

دسترسی به راه دریایی

طبقه حاکم در بولیوی در کوتاه مدت مسلماً کوشش خواهد کرد تا از آخرین ورق خود هم بر علیه طبقه کارگر و توده مردم استفاده کند و آن میتواند برانگیختن احساسات ناسیونالیستی در رابطه با دسترسی بولیوی به دریا باشد تا از این طریق توجه توده مردم را از مسئله اصلی (یعنی سیاست های الیگارشسی بولیوی در رابطه

همزمان تجربه اوضاع انقلابی مختلف در بولیوی، در سال ۱۹۵۲ در سال ۷۱-۱۹۷۰ و در دوران قیام های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۵ نیاز به یک رهبری انقلابی با برنامه مشخص و روشن را بارز میسازد. رهبری ای که در مقاطع حساس سست و مردد نگردد؛ رهبری ای که استقلال طبقاتی خود را حفظ کرده و پیروزی کارگران و دهقانان را تضمین نماید. کارگران و دهقانان بولیوی بارها در «جنگ آبی» در «کوچابامبا» و در سال گذشته، نشان دادند که غریزه طبقاتی بسیار روشن و مشخصی دارند و حتی از رهبران خود پیشی میگیرند. اینان اگر رهبری مارکسیستی داشته باشند، شکست ناپذیر خواهند بود. زمینه های به وجود آمدن چنین رهبری ای در بولیوی نقداً به چشم میخورد. صدها کارگر و دهقان ساده و افراد شناخته شده، به طور غریزی دارند به طرف عقاید انقلاب سوسیالیستی کشیده میشوند و نقداً به این درک رسیده اند که وظایف حساس و ضروری ای در جلو راهشان قرار دارد که باید به مرحله عمل برسد. ولی اول باید در یک سازمان مارکسیستی متشکل شوند تا بتوانند در مقاطع زمانی لازم شعارهای درست داده و به وسیله آن سطح آگاهی توده ها را به نیاز ایجاد یک روند انقلابی نزدیک کند. چنین سازمان مارکسیستی که به سرعت میتواند به یک حزب توده ای تبدیل گردد، بی شک لازم است تا تضمین کننده پیروزی باشد. حزبی که جنبش را متحد کرده و آن را به سوی یک تهاجم در لحظه مناسب، جهت کسب قدرت هدایت کند. علاوه براین، برای چنین حزبی لازم است که در عین حال موضعی بین المللی داشته باشد تا از خطر جنگ واپسگران در منطقه، خود را محفوظ دارد و تقاضای کمک بین المللی خود را به کارگران و دهقانان کشورهای پرو، شیلی، اکوادور و کل آمریکای لاتین بفرستد به این ترتیب آنها را نیز بلند کند. این تنها راه موثر در جلوگیری از دخالت خارجی است و مانند سدی در برابر دشمنان انقلاب عمل میکند.

پیشی بینی فرجام یک اعتصاب عمومی به وسیله «حزب کارگران بولیوی» کار ساده ای نیست. ولی اگر برنامه لازم را برای کسب قدرت به نفع طبقه کارگر نداشته باشد، مسلماً با خطر شکست مواجه خواهد شد. نشانه های موجود نشانگر آمادگی کارگران و دهقانان برای این خواسته است. بنا به گزارش روزنامه «اکنونیشیاس بولیویا، رهبر یکی از اتحادیه های کارگری در «کوچابامبا» «از رهبری سراسری اتحادیه خواسته است تا تاریخ اعتصاب عمومی و بستن جاده ها را تعیین کند تا هر چه زودتر

تا جای آن را دموکراسی حقیقی کارگران و دهقانان بگیرد. این دموکراسی سپس کنترل منابع طبیعی و اقتصاد کشور را بدست گرفته و آنها را تحت یک برنامه دموکراتیک و برای منافع توده مردم ستمدیده اداره میکند.

ساختن رهبری مارکسیستی

در این جا لازم است تا از تاریخ غنی مبارزات انقلابی پرولتاریا و مردم بومی منطقه استفاده نمود. به منظور سرنگون کردن رژیم ستمگر و استثمارگر سرمایه داری، تنها مطرح کردن مسئله کسب قدرت کافی نیست (به خصوص که این کار نقداً در ماه اکتبر سال پیش صورت گرفت). برای رسیدن به هدف برنامه ریزی وسیع و آمادگی کامل لازم است. برای این منظور، جنبش میباید ساختارهای دموکراتیک کارگری و مردمی ای ایجاد نماید که بازتاب خواسته ها و حرکت توده ها باشد. نمایندگان مجلس مردم میباید از تمام شهرهای کوچک و بزرگ، کارخانجات و معادن و روستا انتخاب شوند. این نمایندگان میباید برنامه مشخصی که تأمین کننده خواسته ها و نظرات آنانی که انتخابشان کردند، داشته و هر دم به وسیله انتخاب کنندگان خود قابل بازخواست باشند. مجلس سراسری مردم میباید در دستور کار خود، مملو از برنامه برای ایجاد انجمن در محلات، مناطق و بخش های مختلف کشور بوده و در عین حال یک ارتباط مرکزی را با آنها حفظ کند. این روش در واقع بدیلی است بر نظام لیگارش.

اما برای اینکه این قدرت پیروزمند باشد، لازم است تا از یک طرف میلیشیای کارگری و رعیتی را تحت کنترل مجلس و نهادهای وابسته به آن ایجاد کرد و از طرف دیگر، با ایجاد کمیته ها و انجمن ها در ارتش برای جذب و هدایت سربازان و مأموران پلیس انقلابی اقدام کرده و حتی شرایط برای اینکه بتوانند نمایندگان خود را انتخاب کنند به وجود آورد. از این طریق، بخشی از ارتشی که وسیله سرکوب حکومت سرمایه داری است، خنثی شده و در نتیجه وضعیتی مانند کشتار شهر «ال آلتو»، اجتناب پذیر میگردد. مردم آن منطقه در مبارزات گذشته خود نشان داده اند که این کار در واقع عملی است. در آوریل ۱۹۵۲ و بار دیگر در ژانویه ۱۹۷۱ که کارگران با کودتای ارتش مواجه شدند، ارتشیان را خلع سلاح کرده و به ایجاد میلیشیای کارگری پرداختند. این مسیری است که باید انتخاب شده و این سنتی است در مبارزه، بار دیگر میباید بکار گرفته شود.

پرداختن نکردن بدهی خارجی

سلب مالکیت شرکت های چند ملیتی از شرکت های بولیوی و تحت کنترل کارگری در آوردن آن شرکت ها و اموال الیگارش برای یک بولیوی سوسیالیستی به عنوان بخشی از فدراسیون سوسیالیستی آمریکای لاتین
از: هوریه مارتین
by Jorge Martín
ترجمه: سارا قاضی

نوع جنبش زنان در ایران

بقیه از صفحه ۱

به عبارت دیگر، مبارزات سرمایه داران شهری (بورژواها) با فنودال ها و زمینداران بزرگ، نه تنها باعث برچیده شدن نظام فنودالی (ارباب - رعیتی) گشت و به جای آن نظام سرمایه داری را بر مسند قدرت رسانید، بلکه چنین روندی، باعث رشد و بلوغ مبارزات رهایی بخش آن قشرهایی شد که حتی در نظام سرمایه داری هم باز تحت ستم باقی مانده بودند. مثل جنگ های داخلی آمریکا و مبارزات رهایی بخش سیاهان آن کشور.
تمام این مبارزات که در اصطلاح به مبارزات «دموکراتیک» معروف هستند، از نمادین های دموکراسی سرمایه داری یا «دموکراسی بورژوازی» میباشند. هیچ یک از این مبارزات در دوران نظام فنودالی ممکن نبود و به وجود نیامد. پس اولین کلید این گونه مبارزات رهایی بخش در اصل در نهاد انقلابات دموکراتیک بورژواها بر علیه فنودالیزم، خوابیده بود و در پی انقلابات دموکراتیک (در انگلستان و فرانسه) نضج گرفت و سپس در پی رشد مبارزات کارگری، کلیه مبارزات رهایی بخش ملی، مذهبی، نژادی، زنان، جوانان و دانشجویی نیز به حقیقت پیوست.

این سیر تکاملی و طبیعی حرکت تاریخ که در کشورهای غربی تجربه شد، در کشورهای عقب نگهداشته جهان سوم، همچون ایران پیش نیامد. در ایران با برچیده شدن سلطنت قاجار، نظام پیشا سرمایه داری (فنودالی) و فرهنگ حاکم بر آن برچیده نشد، بلکه با آوردن رضاخان، هم پیشا سرمایه داری (فنودالی) باقی ماند و هم دروازه بازار ایران به روی کالاهایی که سرمایه داران غربی در کشورهای غربی میساختند، باز شد. به عبارت دیگر، در

جلو افزایش قیمت سوخت را که دولت مسا پیشنهاد داده است، گرفته شود.» همین روزنامه همچنین از «میگل زوبیتا» رهبر اتحادیه معدنچیان بولیوی آورده است که در نشست سراسری این اتحادیه: «ما تصمیم گرفتیم که اتحاد کارگران را به حول یک برنامه مستند و انقلابی معدنچیان بالا برده و پارلمان بورژوازی را با مجلس مردم که از کارگران و دهقانان و اقشار متوسط جامعه شکل میگیرد، ساخته و بر علیه معیارهای اقتصادی کنونی حرکت کرد.» خشم مردم کشور بر علیه برنامه های دولت دارد به یک موج حرکتی تبدیل میشود که جلوگیری غیرممکن خواهد شد.

همچنین این امکان وجود دارد که دولت که از وجود یک انقلاب پیروزمندانه میهراسد، دست به سازش هایی بزند؛ سازش های مهمی که میتواند جنبش را از کار بیاندازد. اما این، چیزی را حل نمیکند. ولی از یک طرف این سازش ها میتواند به توده ها اعتماد نفس بخشد، چون خود نوعی پیروزی است. از طرف دیگر، وضعیت اقتصاد موجود در نهایت باعث میشود که دولت به هر حال حمله خود را انجام دهد. در این میان، تصمیم موثر و اصلی فقط به تعویق میافتد. احتمال دیگر این است که طبقه حاکم از انتخابات برای خواباندن جنبش توده ها استفاده کند، یا از طریق جلو انداختن انتخابات و یا با برقراری مجلس موسسان. چنین انتخاباتی میتواند با روی کار آمدن دولت «اوو مورالس» همراه گردد. دولت او نیز سپس مجبور میشود که تحت فشار توده ها مصممانه با بورژوازی و امپریالیزم روبرو شود و یا یک برنامه بیرحم و ستمگر دیگری را بر توده ها تحمیل کند که خود موجب یک جنبش تازه در میان آنها خواهد شد.

بدیلی که در جلو بولیوی برای ماه ها یا سال های آینده قرار دارد کاملاً روشن است: یا کارگران و دهقانان قدرت را بدست میگیرند که آن وقت این آغاز یک انقلاب سوسیالیستی در آمریکای لاتین میشود، یا بورژوازی در یک مقطعی، دور یا نزدیک، جنبش انقلابی را با یک دیکتاتوری خونین و هولناک سرکوب خواهد کرد.

زنده باد انقلاب بولیوی

برای دولت کارگران و دهقانان

همه قدرت در دست مجلس مردم

برای نمایندگان منتخبی که قابل فراخوانی باشند

برای میلیشیای کارگران

کلی کردن مجدد تمام شرکت هایی که خصوصی سازی شدند

سلب زمین از زمینداران و واگذاری آنها به رعایا

رخ داد و به این ترتیب سرمایه در کف قشری از مردم در جوامع غربی انباشته شد.

بالاخره به جایی رسید که تولیدات کالایی این قشر بورژوا نه تنها از اهمیت روزافزونی برخوردار گشت که بر تولیدات کشاورزی در روستا ارجحیت یافت و در نتیجه آن برای بورژواها در جامعه موقعیت خاصی بوجود آورد که با موقعیت فنودال ها (حتی آنان که صاحب زمین های بسیار بزرگ و رعایای بسیار زیاد بودند) برابری میکرد. رشد این نیرو در جامعه و تن ندادنشان به سلطه فنودال ها از یک طرف و نارضایتی رعایای بسیار فقیر و گرسنه، جو را برای انقلاب کبیر فرانسه باز نمود که در آن بورژواها برای کسب قدرت میجنگیدند و رعایای برای رهایی از زندگی کشاورزی و فقر.

پس از انقلاب فرانسه و برچیده شدن نظام فنودالی و به قدرت رسیدن بورژواها، نظام سرمایه بر کشورهای غربی یکی پس از دیگری حاکم گردید. در این مقطع کشورهایی که به کشورهای عقب نگه داشته شده و یا جهان سوم موسوم هستند، هنوز در مرحله فنودالی بسر میبردند.

با انقلاب فرانسه و از بین رفتن نظام فنودالی، رعایا و مردمی که تا کنون تحت ستم فنودال ها به سر میبرد، تبدیل به کارگر شهری گشتند، منتهی تجربه یک مبارزه و انقلاب را با خود به همراه داشتند. در چنین جوی بود که مسائلی از قبیل دموکراسی مطرح گشت و در این دوران بود که اولین مبارزه زنان برای کسب حقوق مساوی بوسیله عده ای زن مبارزه در فرانسه مطرح و اولین مبارزات فمینیستی صورت گرفت. این زنان در آن دوران به دست ژاکوبن ها که انقلاب را رهبری میکردند و در ابتدا به قدرت رسیدند، با گیوتین کشته شدند.

با رشد نظام سرمایه در غرب، میزان تولید کالاهایی که در شرکت های اروپایی برای فروش ساخته میشد، دائماً در حال افزایش بود. تا جایی که بازارها غرب از نیاز به آن کالاها سیراب گشت. کالای اضافی اگر روی دست سرمایه دارن میماند، باعث ضرر آنها و حتی ورشکستگی میشد. بخصوص که رشد نظام سرمایه داری در کشورهای غربی از ابتدا با رقابت بین تولیدکنندگان توأم گردید و همین امر از همان ابتدا باعث شد تا هر کالایی صرفاً به منظور فروش و سودآوری ساخته شود و نه بر اساس یک سیاست اقتصادی سالم و به منظور تأمین نیازهای بشر.

آن زمان از انقلاب بورژوایی و افتادن نظام پیشا سرمایه داری (فنودالی) و روی کار آمدن نظام سرمایه داری در نیمه غربی جهان، نیمه شرقی فقط مصرف کالاهای ساخته شده سرمایه داری نصیبش گشت و بس! در کشورهای جهان سوم به طور کلی انقلابات دموکراتیک که وسیله به قدرت رسیدن «بورژوازی ملی» است، هرگز رخ نداد و نظام سرمایه داری غربی با قدرت امپریالیستی خود، این کشورها را که هنوز در چارچوب فنودالیزم قرار داشتند، زیر سیطره خود نگهداشته و به وسیله آنها بازار فروش و مصرف کالاهای خود را بسط داده و سپس با ایجاد صنایع مونتاژ، بازار کارگران ارزان قیمت خود را فراهم آورد.

در زمان «انقلاب سفید» محمدرضا پهلوی، باقیمانده های اقتصاد پیشا سرمایه داری (فنودالی) نیز پاک شده و اقتصاد سرمایه داری مونتاژ و وابسته به سرمایه داری جهانی (امپریالیزم) رشد نمود. به عبارت دیگر، در ایران سرمایه داری از طریق انقلاب و رشد نیروهای متخصص بر علیه فنودالیزم روی کار نیامد تا جو را آماده مبارزات سایر اقشار تحت ستم (مثل زنان) نماید، بلکه سرمایه داری از بالا و از طریق تحمیل بازار غرب، بر اقتصاد مردم ما تحمیل گردید.

برای روشن شدن دلایل این نحو از رشد نظام سرمایه داری لازم است اشاره ای به روند شکل گیری نظام سرمایه داری در جهان سوم بکنیم: پیش از برچیده شدن نظام فنودالی یا ارباب و رعیتی در جهان، یعنی دورانی که ماشین آلات مختلف در حال ساخته شدن بود، قشر پولدار جدیدی به نام بورژواها یا مالکان شهری (یعنی کسانی که سرمایه اشان چیزی به غیر از زمین و تولیدات کشاورزی بود) در جوامع غربی پدید آمد. این بورژواها از راه تجارت با کشورهای شرقی و در بسیاری از موارد از طریق چپاول آن کشورها پول و سرمایه عظیمی به جیب زدند.

در این دوران روند پیشرفت علوم به جایی رسیده بود که مخترعان ماشین آلات گوناگون یا به علت اختراع خود ثروتی به دست آورده بودند و یا در خدمت این تجار که سرمایه های عظیم خود را از راه غارت و چپاول کشورهای شرقی بدست آورده بودند، در آمده و به ساختن ماشین آلات مختلف که میزان تولید هر چیزی را در مقایسه با تولیدات دستی به مراتب بالا تر برده و کیفیت بهتری میبخشید، پرداختند. در ادامه این روند، ماشین آلاتی ساخته شد که ميتوانست ابزار تولید و ماشین های تولید را هم بسازد. به این ترتیب در زمینه علم و صنعت آن روز رنسانسی

فلاسفه طرفدار طبقه کارگر فراهم آورد و از درون این مبارزات تنوری های مارکسیزم به وسیله مارکس و انگلس شکل گرفت. همچنین زمانی که خط سوسیال دموکراسی در اروپا جا افتاد و حتی مبارزات طبقه کارگر آلمان منجر به سرنگونی دیکتاتوری وقت و روی کار آمدن سوسیال دموکرات ها شد و از درون آن مبارزات زنان کارگر برای اولین بار با سازماندهی و جهت گیری سیاسی به رهبری کلارا زتکین در کنار حزب سوسیال دموکرات آن کشور فعالیت خود را آغاز کرد در کشورهایی مانند ایران، حتی اخبار آن به گوش مردم نمیرسید. تنها در پی انقلاب شوروی که زمینه ساز انقلاب مشروط در ایران شد، ما در تاریخ ایران شاهد تغییری نسبتاً جهشی میشویم که بازتاب آن راهگشای مبارزات فمینیستی زنان ایران گردید.

به این ترتیب کشورهای امپریالیستی، با تحمیل بازار اقتصاد خود و به قدرت رساندن رژیم ها دست نشانده در کشورهایی مانند ایران، به تمام منابع طبیعی آن کشور هم مسلط شده و اقتصاد وابسته به خود را در آن کشورها به جریان انداختند. بدینسان، کشورهای عقب مانده برای همیشه عقب نگذاشته شدند، در حالی که نظام سرمایه داری وابسته بر آنها مستولی گردید.

برچیده شدن سلطنت قاجاریه و روی کار گذاشتن رضا خان میرپنج و برقرار ساختن سلطنت پهلوی خود نشانگر این عقب افتادگی و دست نشاندهی و تحمیل نظام سرمایه داری به مردم ایران بود. بعد از انقلاب مشروطه، اگر در ایران جمهوری برقرار میشد و انقلاب شکست نمیخورد، ما میتوانستیم شاهد برپایی سرمایه داری «ملی» در ایران باشیم و با روی کار آمدن بورژوازی ملی، امید بدست آوردن پاره ای از آزادی های دموکراتیکی که مردم غرب برخوردار شده بودند، داشته باشیم. اما با شکست انقلاب مشروطه و روی کار آمدن دوباره سلطنت، این امید بطور کلی از جامعه ما رخت بربست.

برای مثال، برچیده شدن حجاب که میبایستی از جمله خواسته های زنان ما در مبارزات خود بر علیه ستم جنسی باشد و در این راستا کسب کنند، بدستور رضاشاه و با اجبار صورت گرفت.

به همین ترتیب، در آن زمان ما به جای اینکه شاهد انقلابات کارگری باشیم، در زمان محمدرضا شاه شاهد «انقلاب سفید» و وابستگی کامل سرمایه های کشور به سرمایه های امپریالیستی

از این رو، صاحبان شرکت ها و کارخانات تولیدی مجبور شدن برای ماندن در بازار رقابت، مرتب در پی یافتن بازار جدید باشند. این امر با توجه به سابقه تجاری گذشته آنها با کشورهای شرقی و با توجه به موفقیت آنها در دزدی های معاملاتی و چپاول آن کشورها کار چندان دشواری نبود.

سرانجام، سرمایه داران اروپایی از یک طرف برای بسط مراکز تولید خود، سرمایه های خود را به سایر کشورهای اروپا انتقال داده و میزان تولیدات خود را چندین برابر میکردند، از طرف دیگر با فروش آنها به قیمت های گزاف به کشورهای شرقی، میزان سود خود را چندین برابر بالا میبرد. در مقابل، در کشورهای شرقی که این کالاها به فروش رسیده بود، صنایع دستی و تولیدات بومی آنها در مقایسه با کالاهای اروپایی از کیفیت پایین تری برخوردار گشت، به شدت صدمه دید و اقتصاد این کشورها را نابود کرده و آنان را بیش از پیش فقیر و محتاج به غرب نمود.

روند مناسبات اقتصادی سرمایه داری غربی با کشورهای دیگر جهان، تدریجاً به وابستگی اقتصادی کامل آن کشورها به غرب و در پی آن منجر به وابستگی سیاسی شد. بخصوص که کشورهای غربی نه تنها بر روی تسلط اقتصادی بر سایر کشورها جهت منافع خود، با یکدیگر رقابت میکردند که اکنون برای کسب تسلط سیاسی در رقابت با هم حتی وارد جنگ میشدند. در پی این جنگ ها آن که پیروز میگردد، قدرت سیاسی و اقتصادی آن منطقه را به دست میآورد. به این ترتیب سرمایه داری «انحصاری» گشته و پدیده «امپریالیزم» شکل گرفت. کشورهایی که تحت سلطه قرار گرفتند، به این ترتیب فاقد امکان داشتن اقتصاد «ملی» و حکومت «ملی» شدند و به طور کلی روند تاریخی گذار از یک مرحله به مرحله دیگر برای آنها در مقایسه با کشورهای اروپایی کاملاً متفاوت گردید.

مثلاً در این دوران، یعنی از اواخر قرن هیجدهم تا اواخر قرن نوزدهم که اروپا چندین دوره از مبارزات طبقه کارگر را بر علیه نظام سرمایه داری تجربه میکرد، در کشورهای عقب نگهداشته شده، اوضاع به وسیله حکومت های دست نشانده و دیکتاتور که شرایط خفقان مخوفی را بوجود آورده بودند، همواره کنترل میشد. تا این زمان، نظام سرمایه داری بارها با بحران های غیر قابل کنترلی روبرو شده و در واقع توان محدود اقتصادیش برای حل مشکلات طبقه کارگر ظاهر گشته بود. این شرایط در عین حال انگیزه های لازم را برای فلاسفه طرفدار نظام سرمایه داری و

همزمان پیش میبردند: یکی مبارزات سیاسی در زمینه مسائل روز و دیگری در رابطه با مسائل خاص زنان. این گونه مبارزه، یعنی در آمیختن خواسته های دموکراتیک با مسائل سیاسی روز، همان طور که در بالا هم آمد، جزو ویژگی های هرگونه مبارزه برای حقوق دموکراتیک در کشورهایی مانند ایران است و زنان مبارزه ما در آن دوران به این حقیقت در عمل پی بردند. در نتیجه آن، نه تنها در رده پیشروان انقلاب مشروطه درآمدند که در برخی موارد، تنها عناصر مترقی در آن انقلاب بودند.

آنچه که در آن زمان در باره مبارزات فمینیستی زنان ایران در مقایسه با زنان کشورهای غربی (مثل زنان فرانسه) حائز اهمیت است، این است که در حالی که در آن زمان زنان پورژوای اروپایی به دنبال بهبود موقعیت حقوقی زن در جوامع خود بودند، تنها خواسته زنان ایران برای مقاصد فمینیستی خود به حول دو موضوع میگردید: یکی اینکه از نمایندگان در مجلس و عناصر مترقی آن زمان (که جملگی مرد بودند) میخواستند که بدون تبعیض جنسی به مسائل و بحث های سیاسی زنان توجه کنند، چون اهمیت موضوع بر سر حفظ انقلاب در برابر ضد انقلاب مطرح بود. دوم، حق تحصیل برای زنان و دختران.

در مورد مسائل سیاسی روز، زنان از نهایت توان مالی و نفوذ اجتماعی خود استفاده کردند تا از شکست انقلاب جلوگیری نمایند. برای این منظور بحث های سیاسی خود را با نام مردانه امضاء و به روزنامه ها میفرستادند و برای مبارزه با کسر بودجه کشور از کلیه اموال خود صرف نظر کرده و مبادرت به ساختن صندوقی برای تأمین بودجه لازم نمودند.

در برابر این، آیت الله نوری و جناح اکثریت او در مجلس، به تقبیح زنان به خاطر دخالتشان در مسائل سیاسی پرداختند، زنان با جواب های دندان شکن خود، از آن برخوردها صرف نظر کرده و دائماً توجه را به خطر ضد انقلاب و نهایتاً شکست انقلاب سوق میدادند. تا جایی که بالاخره، به نمایندگان مجلس هشدار دادند که یا هر چه زودتر به وضعیت کشور سروسامان بخشند و یا اگر نمیتوانند از مقام خود پایین آمده و امور به دست این زنان سپارند. البته این مبارزه به نتیجه نرسید و انقلاب شکست خورد. مورد دوم که ایجاد مدارس دخترانه بود، با وجود اینکه با حملات مداوم نیروهای امنیتی و قاچوکشان بازاری و متعصب روبرو گشت، ولی این زنان بالاخره موفق شدند تا اولین مدارس دخترانه را در ایران تأسیس کنند. این مبارزه به پیروزی رسید و بعد از شکست انقلاب مشروطه نیز پابرجا ماند و نام هایی مانند صدیقه

میشویم. این نوع سرمایه داری را می توان سرمایه داری «ناقص الخلقه» خواند.*

بنابر این ملاحظه میکنیم که عملاً نضج و رشد جنبش های دموکراتیک به روشی که در کشورهای غربی تجربه شده است نیز غیر ممکن میشود. زیرا که نظام های سرمایه داری کشورهایی مانند ایران هرگز مجبور نشده اند تا برای رسیدن به اهداف سیاسی اقتصادی خود، به خواسته های دموکراتیک طبقه کارگر تن در دهند. بلکه برعکس، امپریالیزم با انتقال فشارهای حاکم بر کارگر در مناسبات سرمایه داری کشورهای غربی، از آن کشورها به کشورهای جهان سوم، توانست به مطالبات دموکراتیک طبقه کارگر آن کشورها تن در داده و در نتیجه آن جو دموکراتیک لازم را برای مبارزات دموکراتیک سایر اقشار جامعه نیز فراهم آورد.

در مقابل مناسبات سرمایه داری با کارگر در کشورهای جهان سوم با دیکتاتوری و سرکوب توسط دولت های وقت به حیات خود ادامه داده و هرگز خصلت دموکراتیک نداشته است. به همین دلیل است که در کشوری مثل ایران، کوچکترین مبارزه برای پیش پا افتاده ترین مطالبات دموکراتیک با حمله و سرکوب از طرف رژیم روبرو میشود.

مثلاً در جلو مجلس حمله مسلحانه و کشتن کارگرانی که برای کسب حقوق عقب افتاده خود تظاهرات میکنند، شبیخون زدن به دانشجویانی که برای آزادی بیان تظاهرات میکنند و یا سنگسار و اعدام زن و مردی که مرتکب زنا شده اند، جملگی مظاهر خصلت دیکتاتوری نظام های سرمایه داری در کشورهای جهان سوم است.

مبارزات فمینیستی زنان ایران نیز تحت تأثیر قوانین ضد دموکراتیک و ضد زن (بخصوص در حکومت جمهوری اسلامی) نتوانسته دارای مشخصاتی باشد که گزارش گر روزنامه شرق در مقایسه با کشورهای غربی مد نظر دارد. منتهی قابل مقایسه نبودن این دو جنبش فمینیستی، به معنای غیاب یا بی تأثیر بودن مبارزات زنان ما نیست. زنان ایران دارای سابقه درخشانی در مبارزات فمینیستی خود هستند که در مقاطعی و برای مبارزات فمینیستی زنان کشورهای غربی هم رفته است، مانند جنبش فمینیستی زنان ایران در دوران انقلاب مشروطه. در این دوران زنان پیشرو و انقلابی، مبارزات خود را در دو جبهه، به طور

* «نکاتی در باره اقتصاد جهانی و ساختار اقتصادی ایران»، م. رازی

دولت آبادی، شمس الملوك جواهرکلام، محترم اسکندری، نورالهدی زنگنه و نام هایی نظیر اینان برای همیشه در تاریخ به ثبت رسید.^{**}

سارا قاضی sara@kargar.org

۲۴ دی ۱۳۸۲

تصور حزب کمونیست کارگری از

انقلاب اجتماعی

در نشریه شماره ۱۱۲ جوانان کمونیست حزب کمونیست کارگری (از این پس حککا) مطلبی آمده است تحت عنوان «انقلاب زنانه؟ کدام الگو» اولین جمله آن این است «حتی کمیته صلح نوبل هم فهمید انقلاب زنانه در راه است، چطور میشود مهارش کرد؟» البته در اینجا قصد نداریم که به درک این حزب از جایزه صلح نوبل و اعتراضش به کمیته اهداء کننده این جایزه بپردازیم. مسئله مورد نقد، درک این حزب از انقلاب اجتماعی است، که در اینصورت انواع ادراک سیاسی خود، از جمله همین ماجرای جایزه پردازی و اعتراض حککا به آن، همگی میتواند در ادامه چنین درکی بیان شود.

حککا معتقد است انقلاب ایران «انقلاب زنانه» است. این حزب، انقلاب اجتماعی را باحمام یکی می داند و آن را به زنانه مردانه تقسیم می کند. این سیاست تحمیل کننده البته تنها برای جلب آراء زنان جامعه (جنس زن بطور کلی) به حزب است. و در این راستا برای رسیدن به اهداف حزبی خود، انقلاب اجتماعی را از طریق زنانه مردانه کردن آن خنثی و متلاشی می کند؟

به این دلیل در همان نشریه اینگونه آمده است: «اما انقلاب زنانه به تغییر سرتاپای حقوق و قوانین اسلامی و ضد زن موجود محدود نخواهد ماند. این انقلاب زیرورو کردن کل مناسبات حقوقی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگ عقب مانده و مرد سالار آن مملکت است. بطوری که زن و مرد واقعا برابر و آزاد باشند.» (تاکید از ماست)^۱

^{**} برای مطالعه بیشتر در زمینه تاریخچه مبارزات زنان ایران میتوانید به مقاله سارا قاضی «زن در عرصه تاریخ».

- نشریه شماره ۱۱۲ جوانان کمونیست^۱

حککا در این حد اکتفا نکرده و برای رسیدن به اهداف حزبی خودش، منظور از جنبش زنان و مطالبات به حق این جنبش را با مفهوم انقلاب اجتماعی یکی کرده و با شوربایی که میسازد، نه تنها کل اصول کمونیزم را زیر پا میگذارد، بلکه به شعور طبقاتی و انقلابی زنان کارگر ما هم بها نمیدهد و انقلاب زنانه را «به تغییر سرتاپای حقوق و قوانین اسلامی و ضد زن موجود محدود» نمی کند و دامنه آن را تا «زیر و رو کردن کل مناسبات حقوقی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگ عقب مانده و مردسالار» گسترش می دهد. گویی کل مردان طبقه کارگر را هم مسئول این مناسبات میداند. بعبارت دیگر اگر باید از ترکیب تمامی جنبش های کارگری، زنان، محیط زیست، ضد جنگ، ملیتها، و... به نتیجه نیاز یک انقلاب اجتماعی رسید، حککا کار خود را از طریق برگزیدن یکی از این جنبش ها (در اینجا جنبش زنان) و برابر کردن آن با انقلاب اجتماعی آسان می کند و در این راستا از گمراه کردن زنان ما شرمی ندارد.

آیا انقلاب اجتماعی میتواند براساس جنسیت تقسیم بندی شود؟ اگر حککا شانس شرکت در انقلاب ۵۷ را نداشت و نتوانست از نزدیک ببیند که چگونه زن و مرد در این انقلاب یکی شدند و میلیونها زن و مرد زحمتکش و کارگر دوشادوش هم در مبارزات انقلابی، بی توجه به اینکه چه کسی زن و چه کسی مرد است، در همان جامعه مرد سالار، در انقلاب شرکت کردند، اما این شانس را دارد که با مطالعه سراسر تاریخ انقلابات، نمونه ای از انقلاب مردانه معرفی کند تا بتوان بعد از آن نمونه «انقلاب زنانه» را درک کرد.

اگر میتوان با جنبش زنان که از نظر حککا هم وزن انقلاب ویا انقلاب زنانه است تا «زیر و رو کردن کل مناسبات حقوقی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی» رسید، چرا نباید با جنبش ملیتها یا سایر جنبش های یک جامعه طبقاتی همین دستاورد را داشت؟ اگر ظلمی که به زنان وارد می شود و به این دلیل واکنش آنان به این ظلم همان انقلاب اجتماعی توصیف می شود؛ در این صورت آیا صف ضد انقلاب را مردان تشکیل خواهند داد؟

حککا که وانمود می کند، پرچم مبارزات زنان را در دست فمینیستها نمی دهد، اینگونه نشان میدهد که خود این پرچم را از دست فمینیست ها قاپ زده است. یک پرچم فمینیستی که حککا روی آن آرم خود را چسبانده است. با این فرق که حتی از فمینیزم

منصور سلطانی و خط کش اندازه گیریش

منصور سلطانی، در مطلبی با عنوان «لطفاً "کشتار کارگران" را ابزار تحقیر و تمسخر خود قرار ندهید!» که در سایت های اینترنتی بنیاد کار و خانه کارگر آزاد درج شد، دلسوزانه! به فراخوان پنج دقیقه دست از کار کشیدن در سراسر کشور، برای گرامیداشت یاد جانباختگان فاجعه خاتون آباد، نه تنها اعتراض می کند بلکه آنرا «ابزار تحقیر و تمسخر خود کارگران» توصیف می کند.

کل دلایل منصور سلطانی برای چنین اعتراضی عبارت است از:

«۱- صادر کنندگان این اطلاعیه فرد یا افراد ناشناخته اند که عملاً بجز یک آدرس اینترنتی یا هوأدرس و یا نشانی از خود بجا نگذاشته اند. یعنی افرادی که فعالین کارگری هیچ شناختی از آنان ندارند کارگران را به اعتصاب عمومی کوتاه مدت فرا خوانده اند.

۲- اعتصاب عمومی نه در جنبش کارگری ایران و نه در هیچ کجای دنیا با اطلاعیه و با دستور و فراخوان افراد غایب و در غیاب سازمان ها و نمایندگان و فعالین بسیار شناخته شده کارگری هیچگاه مطرح نبوده و نمی تواند هم مطرح باشد» (تاکیدات از من)

در مورد دلیل اول؛ باید از منصور سلطانی پرسیده شود، افراد ناشناخته باید مورد شناسایی چه کسانی باشند؟ اگر این افراد نا شناخته خود فعال کارگری باشند تکلیف چیست؟ آیا منصور سلطانی باید آنها را بشناسد تا آنها از حالت «افراد» بیرون آمده به فعال کارگری تبدیل شوند و یا مخاطبین آنها، یعنی کارگران؟

چنانچه قرار است منصور سلطانی آنها را بشناسد تا چنین فراخوانی مورد تأیید وی قرار گیرد، اولاً در صورت عدم چنین شناختی، تقصیر فعالین کارگری در ایران چیست و ثانیاً اگر این فعالین خود منصور سلطانی را شناسند تکلیفشان چیست؟

منصور سلطانی آنچه را که می شناسد فعالیت فعالین کارگری قلمداد می کند و آنچه را که نمی شناسد یکسره از حضور در چنین فعالیتی غایب می داند! این اطلاعیه که توسط فعالین کارگری در ایران منتشر شد و واکنش به آن و به نوعی بایکوت کردن آن توسط نه تنها منصور سلطانی بلکه بخش عمده مدعیان مرتبط با جنبش کارگری ایران در خارج از کشور صورت گرفت، همگی بیان بی ارتباطی و عدم شناخت خود آنها از این فعالیت فعالین کارگری در ایران است. بجز یکی چند سایت اینترنتی بقیه از جمله «سایت خانه کارگر آزاد» حاضر نشدند با انتشار این اطلاعیه صدای فعالین کارگری در ایران را پژواک دهند، چرا؟

بورژوازی راست تر جلوه می کند. زیرا که فمینیسم بورژوازی لا اقل رهایی از ستم جنسی را در رهایی زن از یوغ مرد سالاری میداند و بنابراین رهایی زنان را تنها در اعتراضات جنسیت زن میبیند و این را مزورانه به مسائل دیگری مثل انقلابات اجتماعی ربط نمیدهد. اما حککا کل انقلاب اجتماعی را که دگرگونی بنیادین در حوزه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، حقوقی و ... بدنبال خود می آورد را صرفاً در کف قدرت زنان تعریف کرده و یک انقلاب اجتماعی را به یک انقلاب غیر عملی «زنانه» فرو میاورد.

سوال از حککا این است، حالا که جنگ طبقاتی میان دو طبقه متخاصم که خود را در یک انقلاب اجتماعی متبلور می کند، با انقلاب زنانه، اما با دستاورد های مشابه عوض میشود، تکلیف زن بورژوا در این انقلاب زنانه چه می شود؟ آیا زنان صاحب سرمایه هم در همان انقلاب زنانه شرکت دارند؟

در شرایطی که مارکس پایه های تنوریک سوسیالیسم علمی را تدوین می کرد، زنان تمامی جوامع بشری در شرایط ستم مضاعف قرار داشتند. اما چرا مارکس هرگز از انقلاب زنانه حرف نزد. زیرا بخش مهمی از نظریات وی در جهت نفی و طرد خرافات بود. همان خرافات رفرمیستی که امروز حککا با نام کمونیسم کارگری به خورد جنبش انقلابی کارگرانی می دهد که بخش تعیین کننده آن را زنان کارگر تشکیل میدهند.

حککا برای جلب آرای زنان و فقط آرای آنان، فرقی نمی کند زن کارگر، زن مرفه، یا زن بورژوا باشند، حاضر است انقلاب اجتماعی را با واکنش به ستم جنسی که خود بخشی از مراحل کمی یک انقلاب اجتماعی است جابجا کند، در اینصورت است که مرتکب تناقض آشکاری می گردد که حل آن از طرف این حزب خرافات جدیدی را می طلبد. آیا حزب شما حزب رهبری کننده یک انقلاب است؟ اگر آری، مگر انقلاب زنانه نیازمند رهبری حزبی مردانه می باشد؟

تنها راه حل پیش روی این حزب این است که زنان آن با خروج خود از حزب، حزب کمونیست کارگری زنانه را تشکیل دهد تا انقلاب زنانه را رهبری کند.

ستار احمدی

۱۳۸۲/۸/۱۲

لازم به یاد آوری نخواهد بود که قطعا برای سالگرد کشته شدگان فاجعه خاتون آباد، فعالین کارگری در ایران اقدامات مشابه ای خواهند داشت و یقینا اعلام یک دقیقه سکوت در مراسم اول ماه به یاد این جانباختگان به سنت بعد از این در چنین مراسمی تبدیل خواهد شد. در نتیجه برای منصور سلطانی فرصت مناسبی وجود خواهد داشت تا بتواند شناخت خود از فعالین کارگری در ایران را افزایش دهد. اما اینک چه خوب بود که منصور سلطانی توضیح بدهد آیا فعالین «بسیار شناخته شده» مورد نظر وی در ایران، حتی حاضر شدند تا خبر این فاجعه را با امکاناتی که در اختیار دارند منعکس کنند؟ فراخوان به اعتصاب توسط آنها پیش کش.

دو نکته بسیار ملموس و روشن در اطلاعیه عزیزان فعال کارگری در ایران وجود داشت که برای دیدن و فهم آن تنها لازم است حد اقل ارتباط با جنبش کارگری در ایران و حد اقل آشنایی با مکانیزم آن وجود می داشت تا این اطلاعیه باور شده، مدعیان مرتبط با جنبش کارگری در خارج به جای بایکوت آن خود به وسیله پژواک این اطلاعیه در سطح وسیع مبدل می شدند.

اول اینکه؛ فراخوان به اعتصاب به دلیل گرامیداشت یاد قربانیان کشتار، به مناسبت چهلمین روز قتل آنها بود. دوم اینکه؛ فراخوان برای اعتصاب به مدت تنها پنج دقیقه بود.

چنانچه غیر از این می بود، شاید انواع شک و شبه جایز می شد. برای یک گروه سیاسی بی مسئولیت و بی ارتباط، نه چهلمین روز مطرح است و نه زمان پنج دقیقه اعتصاب. برای چنین کسانی هر موقع و با هر زمانی، حتی نامحدود، می توانست فراخوان داده شود. با اینکه حتی چنین چیزی هم از طرف هیچ گروهی اعلام نشد.

تا لحظه نگارش این مطلب هنوز روشن نیست که چه تعداد کارگر و در کدام کارخانه ها و مؤسسات تولیدی، با اعلام این فراخوان در لحظه موعود، پنج دقیقه دست از کار کشیدند؛ اما اگر بتوان فرض کرد که فقط ۱۰۰ کارگر در سراسر ایران چنین عملی را انجام داده اند، باید پذیرفت که فعالین کارگری در ایران موفقیت قابل تحسین داشته اند. و این در حالی است که امکان پژواک فراخوان آنها از امکان اعلام اعتراض منصور سلطانی به آن فراخوان محدود تر بوده است.

عزیزان اعلام کننده فراخوان، قبل از هر کس و بهتر از هر کسی دیگر خوب میدانند که پس از اعلام فراخوان و در زمان موعود، شاهد دست از کار کشیدن توسط همه مخاطبین آنها در سراسر کشور نخواهند بود. اگر غیر از این بود که دولت سرمایه اصولا نمی توانست چنین کشتاری را در روز روشن صورت دهد. این عزیزان با اعلام پنج دقیقه اعتصاب تلاش کردند تا ضمن گرامیداشت یاد جانباختگان، خبر این فاجعه را به

اما اینکه منصور سلطانی گله دارد که «افرادی ناشناخته عملا بجز یک آدرس اینترنتی یا هو آدرس و یا نشانی از خود بجا نگذاشته اند.» باز باید از او پرسیده شود: اول، شما با چه شناختی پای اطلاعیه کشتار کارگران را امضاء کردید؟ (امضاء شماره ۴۳۱) مگر آدرس شناختن آن اطلاعیه بیش از همان و دقیقا همان «آدرس اینترنتی یا هو» چیز دیگری بود؟ دوم، چطور می توانید به چنین بیانیه ای اعتراض کنید و اعتراض خود را تنها و تنها از طریق سایت های اینترنتی اعلام کنید، آیا اینجا اینترنت وسیله خوبی است و کاملا شناخته شده و جای دیگر بد و ناشناخته؟ سوم، آیا شما در جریان فعالیت سیاسی در ایران هستید؟ و آیا می دانید که در آنجا فعالین کارگری نمی توانند فراخوانی را با آدرس کوچک و پلاک محل خود مشخص کنند؟

تقریباً منصور سلطانی در مورد شرایط اعلام اعتصاب عمومی، پیش از آنکه تئوری و راهنمای آموزش اعلام اعتصاب باشد نگرانی از خود اعتصاب است. او اعلام اعتصاب عمومی را منوط به حضور «سازمان ها و نمایندگان و فعالین بسیار شناخته شده کارگری» میدانند. تا همینجا باید گفت که نه وی و نه نهادی که او با آن همکاری می کند، شناخته یا بسیار شناخته شده نبوده که نتوانستند فراخوان پنج دقیقه دست از کار کشیدن به یاد جانباختگان فاجعه خاتون آباد را اعلام کنند. بنا براین، فعالین کارگری در ایران چنین فراخوانی را دادند و به جای استقبال از آن در خارج از کشور، با نوعی بایکوت پنهانی مواجه شد.

با فرمول منصور سلطانی چنین گرامیداشتی از بیخ و بن منتفی است زیرا یا فعالین «بسیار شناخته شده» که دارای قابلیت اعلام چنین فراخوانی باشند وجود ندارند و یا اگر هم وجود دارند اهل اعلام اعتصاب نیستند، شاید به همین دلیل «بسیار شناخته شده» می شوند.

سازمان ها و نهادهای مورد نظر منصور سلطانی در اروپا که بسیار شناخته شده نیز هستند، در دوره جنگ آمریکا با عراق اعلام پنج دقیقه اعتصاب عمومی می کنند اما نه به دلیل کشتار کارگران در عراق بلکه عمدتاً برای درگیر نشدن دولت های کشور های مطبوع خویش در جنگ و برای جلوگیری از صرف هزینه های احتمالی آن و نه برای جلوگیری از بی خانمانی هزاران کارگر در عراق بلکه برای جلوگیری از احتمال بی خانمان شدن خود. دقیقاً راز «بسیار شناخته» شدن این نهاد ها در قابلیت چنین واکنشاتی است، در غیر این صورت امکان شناخته شدن را از دست می دهند. این شکل از نهاد های مورد نظر منصور سلطانی بیشتر "بسیار شناسانده" می شوند تا بسیار شناخته شده.

اما فعالین کارگری در ایران، نه به دنبال «بسیار شناخته شدن» و نه منتظر ایجاد سازمان هایی که بعد ها شناخته شوند بودند زیرا روز چهارم جانباختگان فاجعه خاتون آباد منتظر اتمام این روند نمی ماند. در اینجا

چهاردیواری خانه، یا به عبارتی این بردگی خانگی، باعث می شود که مخارج باز تولید روزانه نیروی کار و مخارج پرورش نسل جدید کاهش یابد و سرمایه داران بتوانند نیروی کار را با قیمت ارزان تری خریداری کنند، یعنی دستمزد کمتری برای مخارج ضروری زندگی کارگر بپردازند.

در تمام جوامع سرمایه داری، زنان خانه دار بخش اعظم ارتش ذخیره کار (بیکاران) را تشکیل می دهند. سرمایه داری هرگز قادر نیست برای کلیه افراد جامعه، کار ایجاد کند، و مضمون «خانه داری»، پرده استتار خوبی برای پنهان کردن خیل عظیم زنان بیکار، و پراکنده کردن اعتراضات علیه بیکاری است.

از سوی دیگر، کارفرمایان از این موقعیت ویژه و ضعیف زنان استفاده کرده و به زنان شاغل دستمزد و مزایایی کمتر از ارزش واقعی نیروی کار آنها می دهند. تبعیض علیه زنان کارگر و شاغل، در صورتیکه مورد قبول مردان کارگر قرار گیرد. باعث تفرقه و رقابت در طبقه کارگر شده و اتحاد طبقاتی علیه سرمایه داران را تضعیف می کند. به این ترتیب می بینیم که طبقه سرمایه دار از طریق ستم بر زن، با یک تیر چند نشانه می زند.

در ایران نیز چنین وضعیتی علیه زنان حاکم است. تغییرات اخیر در «قانون کار» و حذف کارگاههای کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، نیز در پیوند تنگاتنگ با سیاستهای سرمایه داری جهانی (سازمان بین المللی کار) و دولت؛ در تهاجم عمدتاً علیه حقوق زنان کارگراست. برای راه اندازی «صنایع» مورد نیاز امپریالیزم، جامعه ایران به «نیروی کار» کافی احتیاج دارد. تنها منبع عظیم نیروی کار در کارگاه های کوچک (که شامل زنان است) نهفته است. طبق آمار رسمی دولتی، شاغلین در کارخانه های بیش از ۱۰ نفر به مراتب نازل تر از کارگاههای (زیر ۱۰ نفر) است. بر مبنی سرشماری ۱۳۷۵ تعداد کارگاههای بزرگ به ۸۴۶ هزار نفر رسیده است.... (و) شمار واحدهای صنعتی ۱۳۳۷۱ واحد است. در صورتی که شاغلان، تنها در بخش صنعت و معدن روستایی در سال ۱۳۷۵ به ۱/۵ میلیون نفر افزایش یافته است. همچنین در حدود ۱ میلیون نفر در کارگاه های کوچک روستایی به کار اشتغال دارند (۹۲ درصد آنها کارگاههای خانگی هستند). اضافه بر اینها، در شهرها نیز در صنایع کوچک تعداد کارگران به ۱ میلیون ۲۵۸ هزار نفر می رسد. در نتیجه همانطور که مشاهده می شود نیروی کار متشکل در کارگاههای کوچک، به چند برابر نیروی کار شاغل در کارگاههای بزرگ می رسد. بدیهی است که «آزاد سازی» نیروی کار بایستی از کارگاههای کوچک سازمان یابد. حذف کارگاههای کمتر از ۵ نفر از

صورتی سراسری در همه جا منعکس کنند. آیا فقط لازم بود که نامی از اعتصاب به میان نیاورند تا منصور سلطانی آن را «طنز نامه» توصیف نکند؟ اینک نوبت منصور سلطانی است که به فعالین کارگری در ایران پاسخ بگوید:

شخص منصور سلطانی از طرف کدامین سازمان و فعال کارگری بسیار شناخته شده در ایران تدارک نوشتن دادنامه به «سازمان جهانی کار» را می دید و از این طریق خود کارگرانی را تحقیر و به تمسخر می گرفت که بخشی از موضوع مبارزه آنها مبارزه با سیاست های همان سازمان جهانی کار است؟

این است طنز تلخ قیم مآبانی که تحت لوای دلسوزی می خواهند جواز فعالیت، نوع و چگونگی فعالیت کارگران در ایران را صادر کنند و از این طریق خود را «نماینده» کارگران ایران در خارج از کشور جا بزنند. این نوع قیم مآبی ها دیگر اثر خود را از دست داده و مورد انزجار کارگران میباشد.

از آنجائیکه اعلام چنین فراخوانی در جنبش کارگری ایران کم نظیر است و از آنجائیکه پس از سالهای طولانی چنین فراخوانی توسط خود فعالین و مبارزین طبقه کارگر ایران داده شده است یقیناً در تاریخ جنبش طبقه کارگر ایران ثبت خواهد شد و قطعاً واکنش های به آن نیز ثبت خواهد شد. مدعیان دفاع از جنبش کارگری در ایران نظیر منصور سلطانی و کسانی که به این فراخوان پشت کردند نه تنها به فعالین کارگری در ایران بلکه به طبقه کارگر ایران ضمن پاسخگویی به آنها پوزش خواهی نیز بدهکار میباشند.

رسام ثابت- ۱۷ اسفند ۸۲

مبارزه برای آزادی زنان

آزادی در هر جامعه ای با میزان آزادی زنان در آن جامعه سنجیده می شود. اما، مشخصه جامعه ایران، قبل از هر چیز، همان بی حقوقی کامل زنان آنست.

تبعیض و نابرابری اجتماعی دو جنس (زن و مرد)، در دوره خاصی از رشد جوامع بشری پدیدار شد. با تغییرات در نظام های اجتماعی دچار تغییر و تحول شد و در آینده می تواند جای خود را به روابط برابر و آزاد افراد بدهد. اما امروزه، هنوز در تمام جوامع سرمایه داری، زنان تحت ستم و تبعیض قرار دارند و این ستم یکی از وسائلی است که به حفظ سلطه طبقه سرمایه دار کمک می رساند.

در تمام جوامع سرمایه داری، زنان موظف به انجام وظائف شوهرداری، خانه داری و بچه داری اند. این کار مجانی زنان، در

برسد. کلیه ازدواج های اجباری و خرید و فروش زنان (تحت عنوان ازدواج) باید خاتمه یابند. هرگونه آزار جسمانی و قتل همسران، دختران و خواهران (تحت لوای «هتک ناموس») باید پایان یابد. حق طلاق، بدون قید و شرط، بطور مساوی باید برای زن و مرد وجود داشته باشد. در امر حفاظت فرزندان، هیچ تبعیضی علیه مادران نباید اعمال گردد. «چند زنی» الغا و واژه «فرزند نامشروع» باید ممنوع گردد. تبعیض علیه مادران ازدواج نکرده باید خاتمه یابد و امکانات رفاهی لازم در اختیار آنان قرار گیرد.

۴- استقلال کامل اقتصادی زنان باید تامین گردد. کلیه زنانی که مایل به کار هستند، اما قادر به یافتن کار نیستند، باید بیمه بیکاری دریافت دارند. تبعیضات علیه زنان در هر صنف، حرفه و شغلی باید متوقف شوند. زنان باید در مقابل کار مساوی، دستمزد مساوی مردان دریافت دارند. در دوره بارداری و زایمان باید حقوق کامل با حفظ شغل و سابقه کار به آنان تعلق گیرد.

۵- حق کنترل زنان بر بدن خود باید برسمیت شناخته شود. حق تصمیم گیری در مورد بچه دار شدن یا نشدن زنان، به خود آنان مربوط است. کلیه قوانینی که علیه سقط جنین یا جلوگیری از حاملگی وجود دارد باید ملغی شوند. امکانات مجانی در این موارد باید در دسترس زنان قرار گیرد. مراکز آموزش شیوه های صحیح و بی خطر جلوگیری از بارداری باید در محلات، مدارس، کارخانه ها، بیمارستان ها و روستاها دایر شوند. برای زنانی که تصمیم به بچه دار شدن می گیرند نیز باید تمامی امکانات لازم تامین گردد.

۶- بردگی خانگی زنان باید پایان یابد و جامعه به مسئولیت خود در قبال پرورش و آموزش کودکان عمل کند. در تمام محلات باید مهد کودک ها و مراکز نگهداری اطفال بطور رایگان در خدمت تمامی کودکان صرف نظر از موقعیت شغلی مادران، موقعیت زناشویی والدین و درآمد آنان قرار گیرد. اداره این اماکن باید تحت نظارت و بازرسی کامل والدین باشد. امکانات خدمات خانگی ارزان نظیر رستوران، لباسشویی و ... باید فراهم آیند تا فشار کار خانگی از دوش زنان برداشته شود.

mehdi_riazi@hotmail.com مهدی ریاضی

شمول قانون کار در دوره پنجم مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۵) و در پی آن طرح اخیر شورای عالی کار مبنی بر حذف کارگاههای کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، بخشی از سیاست آزاد سازی نیروی کار است؛ و لبه تیز حمله آزادسازی ها نیز متوجه زنان کارگر است.

اما علاوه بر تمام اینها، قوانین مذهبی، عشیره ای و قبیله ای- نظیر قصاص و ...- نیز در ایران توسط دولت سرمایه داری؛ بر زنان تحمیل شده، و وضع بی سابقه و غیرقابل تحملی را برای زنان ایران ایجاد کرده است.

دولت سرمایه داری حاکم بر ایران، سرکوب زنان و حمله هر روزه و بی وقفه به حقوق آنان را به یکی از ارکان اصلی حاکمیت خود تبدیل کرده است و از این طریق تمام اقدار و طبقات پائینی را مرعوب می کند. لذا آزادی کل جامعه ایران از ستم و استثمار، بیش از هر زمان دیگری به امر آزادی زنان پیوند خورده است.

دفاع از کلیه مبارزات زنان برای کسب تساوی کامل و رفع هرگونه تبعیض با دفاع از منافع تمام زحمتکشان ادغام شده است. کارگران و زحمتکشان ایران در دفاع پیگیرانه و بدون قید و شرط از مبارزات زنان برای کسب حقوق اولیه شان ذینفع هستند. دفاع از حقوق زنان و آزادی آن ها از قید و بند قرون وسطی ای؛ راه را برای آزادی کل جامعه هموار می کند. مطالبات اصلی در مقابل دولت سرمایه داری، در دفاع از زنان از قرار زیرند:

۱- حق زنان در ایجاد تشکلات ویژه و مستقل، برای دفاع از منافع خود باید به رسمیت شناخته شود. باید کوشش شود که زنان به نسبت تعدادشان به تمام نهادها، بویژه نهادهای قانون گذاری و قضاوت راه یابند.

۲- تساوی کامل حقوقی، اجتماعی و سیاسی زنان باید تامین گردد. تمام قوانینی که به شکلی بر علیه زنان تبعیض قائل می شوند، باید فوراً لغو شوند. هرگونه تبعیض علیه زنان، چه تحت عنوان مذهب، چه به اتکاء قانون و یا آداب و رسوم باید صریحاً غیرقانونی اعلام گردند. زنان باید از حقوق کامل فردی برخوردار باشند. هیچ کس حق ندارد، در حقوق زنان برای انتخاب پوشش، انتخاب رشته تحصیلی و حرفه و شغل، انتخاب محل سکونت... و حق سفر آنان محدودیتی اتخاذ کند.

۳- تمامی قوانین مربوط به ازدواج و خانواده که مبین نقض علیه زنان هستند، باید لغو گردند. ازدواج امری است داوطلبانه که می تواند توسط یک قانون مدنی به ثبت